

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

۱۶۴/آل عمران

خداوند بر مؤمنان مَنّت نهاد که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که آیات و نشانه‌هایش را بر ایشان تلاوت کند و (از هرگونه نقص و آلودگی) پاکشان سازد و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد؛ با آنکه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

پیشگفتار

«استقلال و موجودیت هر جامعه، از استقلال فرهنگ آن نشأت می‌گیرد و ساده‌اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان‌پذیر است.»^۱

نقش عظیم استقلال فرهنگی در دستیابی به استقلال در دیگر ابعاد جامعه، غیر قابل انکار است. به همین دلیل، انبیای الهی و اکثر مصلحان اجتماعی برای نجات بشر، بیش از هر چیز و در صدر تعلیمات، طرحها و برنامه‌های خویش، بر جایگزینی فرهنگ و ارزشهای نوین اصرار داشته‌اند. از این رو است که استکبار جهانی در عصر حاضر بیش از آنکه در صدد گسترش سلطه سیاسی و اقتصادی باشد، برای رسیدن به مقاصد شوم خویش، هجوم به فرهنگ کشورهای ضعیف را هدف اصلی سیاست خود قرار داده است.^۲ فرهنگ سلطه‌جوی غرب پس از

۱. صحیفه نور؛ ج ۱۵، ص ۱۶۰.

۲. با الهام از رهنمودهای حضرت امام قدس سره (همان؛ ص ۲۶۷ و ۲۶۸).

سیراب شدن از منابع غنی و پربار فرهنگ اسلامی،^۱ توانسته است در عصر جدید، با بهره‌جویی از قدرت استعماری خویش، بر تمام حوزه‌های اندیشه بشری مسلط شود و تقریباً همه ملت‌ها را به دنباله روی و تقلید از خود، وادارد.

یکی از جنایات بزرگ استعمار - که می‌توان آن را «جنایت فرهنگی» نامید - نادیده انگاشتن فرهنگ اسلامی و کوشش در حذف آن بوده است. شاهد این مدعا تقریباً تمامی کتابهای علمی، فلسفی، هنری و جز اینهاست که امروزه در دانشگاه‌های بزرگ و معتبر دنیا تدریس می‌شود و به اغلب زبانهای رایج ترجمه گردیده است؛ در این کتابها از طرح نظریات اسلامی حتی به عنوان یک نظریه تاریخی تا حد امکان خودداری شده است.^۲ مثلاً تمام نظریات کهن چندین قرن پیش را - هر چند مردود، متروک، بی‌اهمیت و حتی مبتذل باشد - دست کم به عنوان یک نظریه تاریخی می‌آورند؛ ولی چون به نظریات اسلام می‌رسند، یا

۱. بهره‌گیری فرهنگ غرب از اسلام و دیدگاههای اندیشمندان اسلامی در علوم مختلف، امری غیرقابل تردید است که بسیاری از دانشمندان غیر مسلمان نیز به آن تصریح کرده‌اند. به عنوان مثال می‌توان از «راسل، ولتر، جورج سارتن، ویل دورانت، حناالفاخوری، پی‌یر روسو، جان برنال و...» یاد کرد که هر یک در این باب سخن گفته‌اند. جان برنال می‌گوید: «در این روزگار، دیگر تأثیر مهم و چشمگیر آنان (مسلمانان) را در تاریخ تمدن انسانی همگان پذیرفته‌اند.» حناالفاخوری می‌نویسد: «علمای غرب، دانش را از اسلاف خود که شاگردان مکتب مسلمین بودند، فراگرفتند؛ ولی شاگردان را بلندنام ساختند و استادان را از یاد بردند.» برای اطلاع بیشتر به این منابع مراجعه کنید: «محمد رضا حکیمی، دانش مسلمین، فصل پنجم. بخش اول» «مونتگمری وات، تأثیر اسلام در اروپا»، «ژول لابوم، تفصیل الآیات»، «مارسل بوازار، اسلام در جهان امروز» و «زیگرید هونکه، فرهنگ اسلام در اروپا».

۲. علاوه بر غرض ورزی و نقش استعمار در طرح نشدن یا نادرست مطرح شدن دیدگاههای اسلامی در کتب غربی، عوامل دیگری نظیر دسترسی نداشتن به منابع اصیل اسلام و اندیشمندان اسلامی، پرداختن به مسائل خارج از حوزه تخصص ایشان و بررسی مسائلی - که فهم صحیح آنها فقط در حوزه فرهنگ اسلام امکان‌پذیر است - نیز در برخی موارد مؤثر بوده است.

عامل مهم دیگر، بینش خاصی است که سران استکبار در مورد دین و تعالیم الهی القا کرده‌اند. در این بینش ادیان به طور کلی با یک دید نگریسته می‌شود و تمام معارف و تعالیم آنها، در دستورات و معارف مربوط به ماوراءالطبیعه خلاصه می‌شود که نه از ارزش علمی برخوردارند و نه حوزه و دامنه آنها، علوم و معارف مورد نظر را شامل می‌شود.

سکوت اختیار می‌کنند و یا اگر چیزی هم می‌نویسند، آن را تا بدان حد بی‌اهمیت جلوه می‌دهند که گویی به طور کلی از ارزش علمی تهی است!

این خیانت بزرگ به جهان اندیشه و دانش، سبب شده است که حتی روشنفکران کشورهای تحت سلطه، باور کنند که از خود هیچ ندارند و در تمام زمینه‌ها باید ریزه خوار فرهنگ غرب باشند.

جمعی از متفکران مسلمان نیز، گذشته پرافتخار خویش را بتدریج فراموش کرده و بکلی غافل شده‌اند که در گذشته‌ای نه چندان دور بیش از نیمی از جهان متمدن، در سیاست، حکومت، اقتصاد و... بر اساس نظریه‌های اسلامی اداره می‌شد. این خودباختگان که گمان می‌کنند تنها راه سعادت، راه مغرب زمین است، با شتاب و چشم بسته، در این غرقاب گرفتار آمده‌اند.^۱

در طی یک قرن استیلای مرگبار غرب در عصر جدید، محور سلطه استکبار، بیش از هر چیز، نظام دانشگاهی بوده است، چه آنکه به فرموده امام عزیزمان «استعمارگران می‌دانستند که اگر دانشگاه در خدمت آنان باشد، به این معنی است که همه کشور در دستشان قرار دارد».^۲

سایه شوم استعمار فرهنگی، تا حد زیادی کشور ما را نیز در بر گرفته بود و انقلاب اسلامی ملت مسلمان ما، در وضعیتی به پیروزی رسید که در کل نظام آموزشی کشورمان و بویژه در سطح دانشگاهها، محتوای دروس و جهت حرکت‌های علمی با اهداف انقلاب - که همان اهداف اسلام است - به هیچ وجه سازگار نبود.^۳

۱. مسلمین را طوری کردند که از خودشان مأیوس شده‌اند یعنی خودشان را گم کرده‌اند. وظیفه علمای اسلام است، وظیفه دانشمندان مسلمین است، وظیفه نویسندگان و گویندگان در بین مسلمین است... که هشدار بدهند به ممالک اسلامی که ما هنوز خودمان فرهنگ غنی داریم؛ فرهنگ ما طوری بوده است که به خارج صادر شده است، آنها از ما گرفته‌اند (از بیانات امام خمینی در دیدار با نهضت‌های آزادیبخش).

۲. ر.ک.: صحیفه نور؛ ج ۱۴، ص ۲۷۸ - ۲۸۲.

۳. منظور ما از اینکه فرهنگ کشور ما تحت سلطه بیگانگان بود، این نیست که برای رهایی از این تسلط باید تمام علوم و فنون موجود در این زمینه را نادرست و عاری از حقیقت دانست و منطقه جغرافیایی را معیار محکومیت دانسته، مهر بطلان بر کلیه آنها زد؛ بلکه مقصود آن ←

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به رهبری قائد عظیم‌الشان اسلام امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - برای نخستین بار در جهان این فرصت را پدید آورد که فرهنگ راستین اسلام و اندیشه‌ها و معارف قرآنی بتواند در برابر فرهنگها و دیدگاههای دیگر - بویژه فرهنگ غربی - در تمام زمینه‌ها و همه ابعاد زندگی انسان، در محافل علمی و مجامع تحقیقی، طرح شود و حقانیت و برتری خود را آشکار سازد.

این فرصت پراج که ثمره خون دهها هزار شهید و از بزرگترین نعمتهای الهی است، زمینه طرح مسأله‌ای به نام انقلاب فرهنگی را فراهم ساخت. دانشجویان و استادان متعهد دانشگاهها که به این ضعفها و آن خیانت بزرگ فرهنگی واقف بودند و از سوی دیگر می‌دیدند که ایادی استعمار و عناصر ضد انقلاب چگونه به دانشگاه و نظام آموزشی کشور - به عنوان مهمترین سنگر توطئه در برابر اسلام و انقلاب اسلامی - می‌نگرند، در صدد برآمدند که دانشگاهها و به طور کلی فرهنگ و نهاد آموزش و پرورش گذشته را دگرگون ساخته، آن را هماهنگ با انقلاب اسلامی، از نو بنیان نهند. به همین دلیل، دانشگاهها تعطیل شد و با فرمان امام بزرگوارمان «ستاد انقلاب فرهنگی» به منظور بازسازی دانشگاهها و نظام آموزشی کشور تشکیل شد. دامنه فعالیت‌های ستاد انقلاب فرهنگی - چنانکه در فرمان امام آمده است - گرچه بسیار وسیع و گسترده بود و سراسر نهاد آموزش و پرورش جامعه ما را در بر می‌گرفت^۱ محور اصلی آن را بازسازی نظام آموزشی حاکم بر دانشگاهها تشکیل می‌داد. این بازسازی خود نیز ابعاد گوناگون داشت، جهتگیری و اهداف علوم دانشگاهی، برنامه‌ریزی درسی دانشگاهها، درسهای مورد نیاز، کیفیت تدریس و سایر شئون آموزش و پرورش در دانشگاه همه و همه نیازمند بازسازی و تحول بود؛ ولی در این میان تحول بنیادین و تجدید نظر و بازسازی متون و منابع درسی،

→ است که استعمارگرانی که می‌کوشیدند سلطه خویش را بر کشور ما حفظ کنند، هیچگاه از این نکته غافل نبوده‌اند که بهترین پایگاه و وسیله برای اجرای اهداف شومشان فرهنگ و نظام آموزشی است و به همین جهت تا توانستند از نهاد آموزش و پرورش و فرهنگ ما سود جستند.

اهمیت ویژه‌ای داشت و در واقع اساس تحولات بنیادی دیگر به شمار می‌رفت. علمی که در دانشگاه تدریس می‌شد، از لحاظ ارتباط با مسائل عقیدتی و ارزشی در یک سطح و یکسان نبودند. واضح است که علوم پایه، علوم تجربی کاربردی نظیر فنی و مهندسی و نیز علوم انسانی کاربردی نظیر حسابداری، کتابداری، آمار و... ارتباط بسیار زیاد و مستقیم با دیدگاه‌های مکتبی ندارند، ولی علوم انسانی نظری (تئوریک)^۱ پیوند بسیار نزدیک و انفکاک ناپذیری با مسائل اعتقادی و از جمله با دیدگاه‌های اسلام دارند و نیازمند تحولی عمیق، اساسی و همه‌جانبه‌اند.

ضرورت بازسازی بنیادی علوم انسانی و نظری آنگاه بخوبی لمس می‌شود که به اهمیت بی‌نظیر و نقش عظیم این دسته از علوم در زندگی انسان، تکامل و سعادت او و تحولات جامعه در ابعاد مختلف، توجه کنیم؛ چه، این علوم تنها علمی هستند که محور پژوهش آنها، انسان و ابعاد وجودی اوست و از این جهت دقیقترین، ارزشمندترین و پیچیده‌ترین موضوعات را به خود اختصاص می‌دهند و در واقع، تنها این علومند که مستقیماً به انسان و به زندگی و سعادت او می‌پردازند. به علاوه، این علوم خط‌دهنده و جهت‌دهنده‌اند و در تعیین هدف و مسیر فعالیت‌های بشر و از جمله تلاش‌های فکری او نقش مؤثر دارند. از علوم پایه و نظایر آن، که فاقد جهتگیری و به تعبیری بی‌طرف هستند، در واقع در همان خط و مسیری بهره‌برداری می‌شود که در علوم انسانی مشخص شده است؛ به عبارت دیگر، علوم پایه و علوم انسانی کاربردی ابزارهایی هستند که در چارچوب علوم انسانی، از آنها استفاده می‌شود و هرگونه تحولی که در این علوم رخ دهد، به تبع آن تحولی در کاربرد آن علوم به وقوع خواهد پیوست؛ زیرا علوم دیگر در این زمینه تابعی از متغیر علوم انسانی است.

گذشته از این دو امر، علوم انسانی ارزشهای مورد پذیرش پژوهشگر را با خود حمل می‌کنند و در هر محیطی که شکل گیرند و رشد یابند، تا حد زیادی با

۱. از این پس در این مقدمه هر جا واژه «علوم انسانی» بدون قید ذکر شده مقصود علوم انسانی نظری است.

ارزشهایی که محققان آن سامان باور دارند عجین می‌شوند؛ در نتیجه، اگر این علوم وارد سرزمین و فرهنگ دیگری شوند، ارزشهای مورد قبول پژوهشگران و دانشمندان آن سرزمین را نیز با خود وارد فرهنگ جدید می‌کنند و چه بسا ارزشهای یاد شده، با ارزشهای موجود در سرزمین جدید متضاد باشد. آنچه گفته شد، اهمیت علوم انسانی و ارتباط تنگاتنگ آنها را با مسائل اعتقادی و ارزشی بخوبی روشن می‌نماید و در نتیجه ضرورت بازسازی و تحول بنیادین علوم یاد شده را در جامعه اسلامی ما آشکار می‌سازد.

به همین دلیل بازنگری محتوای متون درسی در این رشته‌ها، امری بود که از بدو تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی به عنوان یک مشکل مطرح بود؛^۱ ولی با آنکه حدود دو سال از عمر ستاد انقلاب فرهنگی گذشته بود و با وجود تلاشهایی که صورت گرفت، عواملی نظیر بی سابقه بودن کار، کمبود نیروی کارآمد، نبودن طرح منظم و حساب شده و اوضاع و احوال خاص حاکم بر آن مقطع از انقلاب، سبب گردید که چگونگی بهره‌گیری از فرهنگ غنی اسلام و معارف قرآنی در علوم انسانی،^۲ همچنان به صورت یک مشکل باقی بماند و تلاش قابل ذکری انجام

۱. در اینکه بازنگری علوم انسانی و انقلاب فرهنگی در محتوای درسها به چه معنی است و چگونه باید صورت گیرد، افراط و تفریطهایی وجود دارد. از یک طرف برخی آن را به معنای دور ریختن کلیه دستاوردهای علوم انسانی غرب و شرق و خط بطلان کشیدن بر تمام تحقیقات تجربی موجود در این زمینه می‌پندارند. از طرف دیگر، جمعی آن را به مفهوم پیوند زدن آن علوم به بدنه فرهنگ انقلاب اسلامی یا به عکس، پیوند زدن دیدگاههای اسلامی به پیکره علوم یاد شده گرفته‌اند. به نظر ما، این دو تصور هر دو نادرست است؛ چنانکه خلاصه کردن بازنگری علوم انسانی، تنها در کنار زدن ارزشهای غیر اسلامی و جایگزینی ارزشهای اسلام هم صحیح به نظر نمی‌رسد؛ بلکه باید علاوه بر آن، راه وحی (قرآن و روایات) را چونان مشعل فروزانی دانست که از یک سو، در نشان دادن راه درست اندیشیدن و موانع و لغزشگاههای شناخت، محققان را یاری می‌دهد و از سوی دیگر، در بسیاری از موارد خود به بیان واقعیتها و قوانین حاکم بر آنها پرداخته، جهان و پدیده‌های جهان را چنانکه هست به انسان می‌نمایاند. بنابراین در بازنگری علوم انسانی، باید علاوه بر بازسازی ارزشها، این دو بعد را نیز مورد توجه قرار داد. این موضوع نیازمند بحث مستقل و مفصلی است که در اینجا به همین مقدار بسنده می‌شود.

۲. واژه «علوم انسانی» اصطلاحات متعددی دارد که نمی‌توان هیچیک را اصطلاح کاملاً جا افتاده

نگیرد، تا آنکه بار دیگر امام امت با رهنمود راهگشا و اساسی خویش مبنی بر استمداد از حوزه‌های علمیه بویژه حوزه علمیه قم راه حل نهایی این مشکل را ارائه دادند.

رهبر عظیم‌الشان انقلاب در بیانات خویش فرمودند:

«اسلام عمیقتر از همه جا و از همه مکتبها راجع به امور انسانی و امور تربیتی مطلب دارد که در رأس مسائل اسلام است... متخصص لازم است، و در این امر باید از حوزه‌های علمیه متخصص بیاورند. دستشان را دراز کنند پیش حوزه‌های علمیه که در آنجا این نحوه تخصص هست و دانشگاه را باز کنند، ولی علوم انسانی را بتدریج از دانشمندانی که در حوزه‌های ایران هست و مخصوصاً حوزه علمیه قم استمداد کنند.»^۱

رهنمود ارزشمند امام امت کلید اصلی حل مشکل علوم انسانی را بخوبی به دست داد و مسئولیت و نقش عظیم روحانیت را در این زمینه بیش از پیش روشن کرد و چنانکه در عمل نیز روشن گشت، بیانگر این نکته بود که هر چند ستاد انقلاب فرهنگی و استادان محترم دانشگاهها باید همکاری صمیمانه‌ای داشته باشند، ولی مسئولیت اصلی در این زمینه بر دوش متخصصان علوم اسلامی است که در پرتو اصول عقلی و با الهام از دو منبع نور (قرآن و روایات) این بازسازی و تحول بنیادین را می‌توانستند به انجام رسانند و بدون استمداد از ایشان مشکل یاد شده همچنان غیر قابل حل باقی می‌ماند.

در پی این رهنمود بزرگ، اعضای ستاد انقلاب فرهنگی با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مذاکره کردند و طرح همکاری مشترک حوزه و دانشگاه را به وسیله آیت‌ا.. مصباح تهیه کردند. این طرح که با در نظر گرفتن واقعیهایی چون لزوم اصلاح بنیادین همه رشته‌های علوم انسانی، ضرورت همکاری دو مرکز مهم حوزه و

→

و مورد اتفاق دانست. اصطلاح رایج آن در محافل دانشگاهی، کلیه علوم را که از نظر موضوع با انسان و اندیشه او ارتباط دارند - بجز ریاضیات - در برمی‌گیرد؛ ولی آنچه در تعبیر فوق و در طرح بازسازی علوم انسانی مورد نظر است، علمی است که با تکامل معنوی انسان ارتباط مستقیم دارد و در شناخت بُعد انسانی او - که انسان بودنش به آن بستگی دارد - ما را یاری می‌دهد (برای توضیح بیشتر ر. ک. : «طرح مباحث انسان‌شناسی» پژوهشکده حوزه و دانشگاه).

۱. از سخنان امام امت در دیدار با جمعی از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان (۱۳۶۰/۹/۸).

دانشگاه، کمبود نیروی انسانی کارآمد و فعال و غیر شاغل و لزوم بازگشایی هر چه زودتر دانشگاهها تنظیم شده بود، مورد تصویب جامعه مدرسین حوزه علمیه و ستاد انقلاب فرهنگی قرار گرفت و اجرای آن به کمیته حوزه و دانشگاه جامعه مدرسین که از مسئولان مؤسسه در راه حق نیز بودند، واگذار و برای این منظور دفتری به نام «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه»^۱ تأسیس شد.

چنانکه در طرح همکاری مشترک حوزه و دانشگاه پیشنهاد شده بود، مرحله مقدماتی بازسازی علوم انسانی در رشته‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی، حقوق و علوم سیاسی، روانشناسی و علوم تربیتی^۲، با شرکت جمعی از استادان محترم دانشگاه و فضیلابی حوزه علمیه در سه مرحله صورت پذیرفت.

الف) مرحله نخست که از آغاز تابستان سال ۱۳۶۱ با تشکیل گروههای تخصصی در پنج رشته یاد شده شروع شد. در این مرحله طی سه ماه، هر یک از گروهها به تبادل نظر درباره موضوعات قابل بررسی در رشته خود و تعیین مسائل اساسی پرداختند و در زمینه مسائل کلیدی در هر یک از رشته‌های پنجگانه مذکور طرح گونه‌ای تنظیم شد که مسیر مباحث و تحقیقات مرحله دوم را مشخص می‌کرد. علاوه بر آن، استادان محترم دانشگاه در یک دوره مباحث مربوط به معارف قرآن کریم - مشتمل بر بینشهای اصیل اسلام در زمینه خداشناسی، انسانشناسی و انسانسازی - به طور منظم شرکت کردند.^۳ طرح دیدگاههای اصیل اسلام در این دوره در واقع، اولین گام در ایجاد تحول بنیادین در علوم انسانی به شمار می‌رفت و موجب آشنایی بیشتر استادان دانشگاه با مبانی علوم انسانی از دیدگاه اسلام و فراهم شدن زمینه فکری مشترک بین تمام اعضا و آمادگی لازم برای انجام فعالیتهای علمی بعدی می‌شد.

۱. این دفتر بعدها به «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تغییر نام یافت.
۲. علت انتخاب این چند رشته از بین رشته‌های مختلف علوم انسانی آن است که در رشته‌های مذکور دیدگاههای اصیل اندیشمندان اسلامی نه تنها بخوبی بررسی و بازگو نشده بود، بلکه دشمنان اسلام بینشهای مسخ شده‌ای را نیز در این باره به اسلام نسبت داده بودند.
۳. این درسها که توسط استاد مصباح بیان شده بود پس از پیاده شدن از نوار به صورت جزوه‌هایی در بیش از هزار صفحه تکثیر گردید و در اختیار صاحب نظران قرار گرفت و در برخی از مجامع علمی و دانشگاهی نیز از آنها در تدریس استفاده شد.

ب) در مرحله دوم با تشکیل جلسات مباحثه و هماهنگی، و حدود ۱۷۰ سمینار منظم در قم به مدت نه ماه (از آغاز مهرماه ۶۱ تا پایان خردادماه ۶۲) مبنای مذکور نقد و بررسی شد و حاصل سمینارها به صورت جزوه‌هایی برای مطالعه و اظهار نظر در اختیار صاحب‌نظران قرار گرفت. در این مرحله هر یک از گروه‌ها هر هفته یک یا دو موضوع کلیدی را به وسیله کمیته‌های ویژه بررسی می‌کردند؛ سپس موضوعاتی که در کمیته‌ها تهیه شده بود، در جلسات هماهنگی - که کلیه اعضای گروه در آن شرکت داشتند - در معرض نقد و بررسی قرار می‌گرفت و پس از تهذیب و تکمیل در یک سمینار سه ساعته بار دیگر بررسی و نقادی می‌شد. سپس مطالب طرح شده همراه با نقد آنها از نوار پیاده می‌شد و پس از ویرایش لازم (به وسیله طرح‌کننده بحث)، تکثیر و به منظور اظهار نظر برای بسیاری از صاحب‌نظران کشور فرستاده می‌شد.

ج) مرحله سوم که از تابستان سال ۱۳۶۲ آغاز شد - چنانکه در طرح مقدماتی آمده است - مرحله بازنگری و تجدید نظر نهایی و تدوین رساله‌هایی در زمینه موضوعات اساسی در رشته‌های پنجگانه بود.

در این مرحله چنانکه وضع اقتضا می‌کرد، بازنگری نهایی با شرکت جمع محدودتری انجام شد و با آنکه در دو مرحله پیشین در هر گروه حدود ۲۰ نفر فعالیت داشتند، در این مرحله حد متوسط اعضای گروه‌ها به ۵ نفر تقلیل یافت.^۱ دو مرحله نخست با وجود مشکلات و موانع فراوان، با فداکاری، استقامت و تلاش و صف‌ناپذیر اعضای شرکت‌کننده در طرح، با فرا رسیدن تابستان ۱۳۶۲ با موفقیت به پایان رسید.^۲ ولی مرحله سوم به مدتی بیش از آنچه در طرح پیش‌بینی شده بود، نیاز داشت. این امر معلول عواملی بود که اکنون مجال بیان آنها نیست و

۱. در این مرحله پیش‌بینی شده بود که سایر استادان جزوه‌های درسی رشته‌های مختلف علوم انسانی را متناسب با تعداد واحد لازم در هر گرایش برای سال بعد تهیه کنند.

۲. لازم است یادآوری شود که به علت گستردگی مباحث هر یک از رشته‌ها، برخی از موضوعات در بعضی از گروه‌ها به صورت گزارش در سمینارها مطرح گردید و بعضی دیگر از گروه‌ها بخشی از تابستان ۱۳۶۲ را نیز به ادامه سمینارهای موضوعات باقیمانده اختصاص دادند و بازنگری و تجدید نظر نهایی در این گروه‌ها از اواخر تابستان سال ۱۳۶۲ شروع شد.

تنها به دو عامل اشاره می‌شود:

۱. طبیعت کار و بی سابقه بودن آن. محققان بخوبی آگاهند که زمان لازم برای کارهای تحقیقی بویژه مرحله تجدید نظر نهایی، قابل پیش‌بینی دقیق نیست و با توجه به بی سابقه و ابتکاری بودن این طرح و ویژگی خاص مرحله بازنگری نهایی - که با جمع‌بندی نظرها، عملی کردن پیشنهادهای، نقد کامل دیدگاهها و تهذیب و تکمیل یک رشته مقالات تحقیقی همراه بود - بسیار طبیعی بود که مدت پیش‌بینی شده^۱ برای به پایان رساندن آن کفایت نکند.

۲. کمبود نیروی انسانی مورد لزوم. در طرح مشارکت حوزه و دانشگاه، به دلیل کمبود نیروی انسانی در سطح کشور، حداقل نیروی لازم در نظر گرفته شده بود؛ از طرف دیگر بازگشایی دانشگاهها هم سبب شد که همکاری بسیاری از استادان دانشگاه نیز با دفتر کاهش یابد، بعلاوه در تابستان سال ۶۲ برخی از همان معدود افرادی هم که برای تجدید نظر و تدوین رساله‌های نهایی در نظر گرفته شده بودند، یا به طور کلی نتوانستند همکاری خود را با دفتر در این مرحله ادامه دهند، یا همکاری لازم و کافی نداشتند. به این ترتیب، در این مرحله نیروی فعال و کارآمد حتی از مقدار پیش‌بینی شده در طرح - که حداقل نیروی لازم به حساب می‌آمد - نیز کمتر شد.^۲

به هر حال، اعضای دفتر علی‌رغم مشکلات و کمبودها و نارساییهای فراوان، از آنجا که تنها انگیزه اقدام به این کار خطیر را - که به گفته حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مدظله العالی اقدامی گستاخانه و شجاعانه بود^۳ - اطاعت از فرمان امام امت و انجام

۱. در طرح مذکور فقط سه ماه برای مرحله سوم در نظر گرفته شده بود.

۲. در طرح مشارکت حوزه و دانشگاه پیش‌بینی شده بود که استادانی که برای همکاری برگزیده می‌شوند، به صورت تمام وقت مأمور به خدمت شوند، ولی این شرط عملاً در هیچیک از مراحل سه‌گانه اجرای این طرح تحقق نیافت.

۳. آنچه ما را دچار اعجاب می‌کند و به تحسین وامی‌دارد، این است که یک اقدام شجاعانه و گستاخانه‌ای انجام گرفته است که خیلی سدها را شکسته است و خیلی راههای دور را نزدیک کرده است. کاری که نشدنی بود انجام شد یا شروعی به انجام آن شد. این هنر را شما کردید فجزاکم الله عن الاسلام واهله خیرالجزاء (از بیانات رهبر معظم انقلاب در دوران ریاست جمهوری ایشان در دیدار با اعضای دفتر همکاری (۱۳۶۱/۱۰/۲)).

وظیفه شرعی می‌دانستند، از پای نشستند و تا اندازه‌ای که در توانشان بود، با استواری کار را ادامه دادند.

بحمدالله، مرحله مقدماتی بازسازی علوم انسانی با دستیابی به موفقیت‌های چشمگیری در زمینه بسیاری از اهداف مذکور در طرح^۱ به پایان رسید و علاوه بر آن، فواید و نتایج دیگری هم که هر یک در جای خود مهم و شایان توجه است به دست آمد که به برخی از آنها به اختصار اشاره می‌شود:

۱. عینیت بخشیدن به شعار «وحدت حوزه و دانشگاه» که به فرموده امام عزیزمان حفظ کشور در گرو آن است.^۲

۲. آشنایی استادان محترم دانشگاه، با شیوه مباحثه طلبگی و تقویت روحیه همکاری و پدید آمدن هماهنگی لازم بین استادان دانشگاه با حوزه که زمینه‌ساز همکاریهای مشترک و درازمدت این دو مرکز علمی و فرهنگی است.

۳. بیداری روح تحقیق و تعمق و روحیه اعتماد به نفس و استقلال فکری و ایجاد قدرت نقادی نسبت به اندیشه‌های شرقی و غربی که در گذشته از حدّ نقل افکار، یا توضیح آنها فراتر نمی‌رفت.

۴. برخورد آراء و اندیشه‌های مختلف در فضایی کاملاً تحقیقی و برخوردی سالم که زمینه تشخیص دیدگاههای درست از نادرست و دستیابی به نظریات صحیح را فراهم می‌ساخت.^۳

۱. اهداف طرح مقدماتی بازسازی علوم انسانی در امور ذیل خلاصه می‌شود:

- الف) ایجاد زمینه تبادل علمی بین حوزه و دانشگاه به طور مداوم،
- ب) کوشش برای به فعلیت رساندن نیروهای بالقوه به منظور تأمین کادر علمی دانشگاهها،
- ج) مطالعه و تحقیق پیرامون مسائل علوم انسانی در پرتو مبانی اسلام،
- د) تدوین رساله‌هایی در مبانی رشته‌های پنجگانه علوم انسانی،
- ه) نظارت بر کتب درسی دانشگاهها در رشته‌های مذکور.

۲. شما توجه داشته باشید به این معنا که باید این پیوند دانشگاه و فیضیه برقرار باشد. بین حوزه‌های علمیه قدیمی و حوزه‌های علمی جدید باید پیوند باشد تا بتوانید که شما کشور خودتان را حفظ کنید. (صحیفه نور؛ ج ۱۷، ص ۲۲).

۳. علی علیه السلام فرمود: «أَضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّدَ مِنْهُ الصَّوَابُ» تبادل نظر علمی کنید که از برخورد اندیشه‌ها و تضارب آراء، حقیقت متولد می‌شود. (آمدی، غررالحکم).

۵. استفاده از جزوه‌های گروه‌های پنجگانه دفتر به عنوان متن درسی در برخی از دانشکده‌ها و ارگانها و مجامع علمی، با آنکه هنوز تجدیدنظر نهایی در مورد آنها صورت نگرفته بود.

۶. تهیه بخشی از مواد کتب درسی آینده دانشگاهها از طریق برگزاری سمینارهای نه ماهه و جزوه‌های دفتر. پس از تأسیس سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی و اسلامی دانشگاهها (سمت) این دفتر از لحاظ تشکیلات با «سمت» مرتبط شد و مسئول محترم آن سازمان، مسئولیت دفتر را نیز به عهده گرفتند و فعالیت‌های پژوهشی با مسئولیت و نظارت ایشان تداوم یافت. در این مرحله گرچه دفتر، از حضور و اشراف کامل آیت‌الله مصباح محروم بود، ولی در عین حال علاوه بر بهره‌مندی از نظریات و رهنمودهای ایشان از دیگر اندیشمندان حوزه از جمله آیت‌الله مکارم شیرازی و آیت‌الله سید محمود هاشمی بهره‌ وافر داشته است.

در هر حال کتابی که پیش روی شماست، حاصل تلاش بی‌شائبه اعضای دفتر همکاری حوزه و دانشگاه است که به عنوان نخستین گام در راه بازسازی علوم انسانی تقدیم می‌گردد. طبیعی است، کاری اینچنین که با آن همه کمبودها صورت گرفته است، بدون عیب و نقص نخواهد بود و بهترین هدیه‌ای که اعضای دفتر انتظار دریافت آن را دارند، انتقادات، پیشنهادات و طرحهای سازنده اندیشمندان و علاقه‌مندان به اسلام و انقلاب و دانش است.

در پایان، پژوهشکده حوزه و دانشگاه به حکم وظیفه، از همه کسانی که در ادای این رسالت اسلامی، انقلابی و علمی، دفتر را یاری دادند، بویژه از اعضای هیأت علمی دانشگاهها، مسئولین مؤسسه در راه حق و متفکر عالیقدر استاد محمدتقی مصباح یزدی دامت افاضاته که علاوه بر نظارت و اشراف علمی دقیق و پربار از آغاز تا پایان اجرای طرح و مدیریت و نظارت علمی سمینارها، عامل وحدت و انسجام این جمع بودند و ریاست محترم سازمان مطالعه و تدوین کتب

→

و نیز آن حضرت فرمود: «مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا» آن کس که از آراء و اندیشه‌های مختلف استقبال کند، زمینه‌های اشتباه و مواضع لغزشها را خواهد شناخت (نهج البلاغه: حکمت ۱۷۳).

علوم انسانی و اسلامی دانشگاهها (سمت) جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای دکتر احمدی دامت تأییداته که در تداوم کار، با تلاش صمیمانه در فراهم ساختن نیروی دانشگاهی و امکانات، دفتر را یاری دادند سپاسگزار است. همچنین از همه استادان، فضلا و عزیزانی که در فراهم آمدن و تدوین این مجلد سهیم بوده، و یا به گونه‌ای گروه را یاری داده‌اند، بویژه آقای دکتر محمدجعفر پاکسرشت، آقای دکتر سیدعلی اکبر حسینی، حجة الاسلام والمسلمین علیرضا اعرافی، حجة الاسلام والمسلمین آقای حسین ایرانی، حجة السلام والمسلمین علی برهان و بالاخص جناب آقای دکتر علی محمد کاردان که علاوه بر تدوین پاره‌ای از مباحث، در جلسات گروه به طور مستمر شرکت کرده‌اند، و از آرای ایشان در همه مباحث بهره برده‌ایم، قدردانی و سپاسگزاری می‌کنیم و از خداوند متعال برای همه آن عزیزان، در راه تحقق آرمانهای انقلاب فرهنگی جهان اسلام، توفیق روزافزون مسألت می‌کند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

پژوهشکده حوزه و دانشگاه

قم

پیش‌درآمد

خوانندگان محترم می‌دانند که «علوم تربیتی» دانشی سهل و ممتنع است؛ زیرا در نگرش آغازین، وقوف بر آن آسان می‌نماید، ولی چون در ظرافتها و پیچیدگیهای آن تأمل کنیم، در می‌یابیم که نظرپردازی در آن چندان آسان نیست.

در عصر حاضر، تعلیم و تربیت با استفاده از «علوم پایه» و مبنایی خود و نیز با الهام گرفتن از مبانی فکری، فلسفی و فرهنگی جوامع گوناگون، به صورت رشد یابنده‌ای برگسترده‌گی، بالندگی و ژرفای خود می‌افزاید و آرام آرام جای خود را در جمع علوم و دانشها و مجامع فرهنگی باز می‌کند. اکنون تعلیم و تربیت با رشته‌های گوناگونی ارتباط برقرار کرده است و با حدود هفده‌گرایش در مسیر تعلیم و تربیت آدمی، به پیش می‌رود.

علوم انسانی، عمدتاً آمیخته با اندیشه‌های فلسفی و ارزشهای اجتماعی مبتنی بر اصول مفروضه غیر تجربی و متأثر از آن است و از همین رهگذر باید متناسب با تفکرات فلسفی صحیح و ارزشهای مقبول دینی و الهی بازسازی گردد، به ویژه آنکه وحی در معارف اسلامی دارای قلمروهای مشترک و زمینه‌های متناظر با علوم انسانی است.

در این میان علوم تربیتی از ویژگی خاصی برخوردار است؛ زیرا: اولاً، فلسفه تعلیم و تربیت، که بخش مهمی از علوم تربیتی است، عمدتاً نظری و فلسفی است.

ثانیاً، نقش دیدگاههای فلسفی و انسانشناسی و جهانبینی در زوایای گوناگون تعلیم و تربیت، بیش از بسیاری از زمینه‌های دیگر است و طبیعتاً علوم تربیتی منتقل شده از غرب، با فرهنگ غربی و تفکرات فلسفی آنان ممزوج است و از این جهت باید مکاتب تربیتی رایج در غرب نقادی گردد تا جوانب فرهنگی از بخشهای تجربی آن تفکیک شود.

ثالثاً، دین اسلام در عرصه‌های تربیتی دارای نظریه‌های فراوانی است و دارای مکتب و نظام تربیتی جامع است که لازم است استخراج؛ تنظیم و دسته‌بندی شود.

با توجه به نکته‌های مذکور، اهمیت و ضرورت و یک تلاش فکری مجدّانه در زمینه تعلیم و تربیت، بیشتر نمایان می‌شود؛ بر همین پایه، گروه «علوم تربیتی» دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، با توجه به رسالت سنگین خویش و با همه مشکلات و کاستیها، از اندیشمندان و صاحب‌نظران حوزه و دانشگاه کمک گرفت و فهرست جامعی از مسائل و موضوعات علوم تربیتی ترتیب داد و طرح اولیه تدوین کتابهایی را در چهار محور ذیل تهیه کرد:

الف) مبادی و فلسفه تعلیم و تربیت؛

ب) مکاتب تربیتی و نقد آن؛

ج) آرای تربیتی مربیان مسلمان؛

د) تدوین نظام جامع تربیتی اسلام.

نوشته حاضر، نخستین مجلد از این مجموعه است که بر محور پاره‌ای از مباحث فلسفه و مبادی تعلیم و تربیت دور می‌زند، این مجموعه در سالهای اخیر و با فعالیت مجدّد گروه تنظیم شده است. در مقدمه این کتاب، به ضرورت و اهمیت تعلیم و تربیت و بازسازی آن به صورتی موجز اشاره شده است و در بخش اول، تاریخچه؛ در بخش دوم به تعریف و ماهیت تعلیم و تربیت؛ و در بخش سوم با تفصیل بیشتری به مسائل انسانشناسی پرداخته شده است.

در پایان، متواضعانه اعلام می‌کنیم، گروه علوم تربیتی، برای پذیرش نظرها و پیشنهادهای صاحب‌نظران و اندیشمندان حوزه و دانشگاه، به منظور اصلاح و تجدید نظر، آمادگی دارد و مشتاقانه از همکاری و همفکری دانشگاهیان و حوزویان، استقبال می‌کند. از خداوند علیم می‌خواهیم ما را در جهت توسعه و تعمیق این مباحث و در برداشتن گامهای بعدی توفیق فزاینده عطا فرماید.

گروه علوم تربیتی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه

ضرورت و اهمیت تعلیم و تربیت

رشد فرد

نقش شگفت‌انگیز تعلیم و تربیت در زندگی انسان (و حتی حیوان)، بر هیچ خردمندی پوشیده نیست و تاکنون هم ضرورت آن مورد تردید قرار نگرفته است، چراکه تعلیم و تربیت صحیح می‌تواند فرد را به اوج ارزشها برساند و اگر غلط افتد، وی را به سقوط کشاند، زیرا آدمی (برخلاف حیوانات که آگاهیها و نیازهای خود را به صورت غریزی می‌دانند) در آغاز ولادتش فاقد علم و ادراک و تربیت و کمال است و به تدریج با تعلیم و تربیت مستقیم و غیرمستقیم، استعدادهای بالقوه او به فعلیت می‌رسد و رشد و تکامل می‌یابد، چنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۱

و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد، در حالی که هیچ نمی‌دانستید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد، تا شکرگزار باشید.

از این رو مکتب اسلام برای تربیت، در تمام مراحل و مقاطع زندگی (حتی قبل از ولادت و حین تولد و دوران شیرخوارگی و غیره)، دستورهای ویژه‌ای داده است تا انسان از کودکی در کانون خانواده و در آغوش والدین، معلم و فرهنگ محیط، تعلیم و تربیت مناسب و لازم را ببیند و برای مراحل عالیتر زندگی انسانی آماده شود و پرورش یابد.

براین اساس شکوفایی استعدادها و ارزشهای والای انسانی مبتنی بر تعلیم و تربیت است و انسان شدن انسان و وصولش به کمال نهایی، همه مرهون تعلیم و

تربیت صحیح است.

آری، آفرینش انسان به گونه‌ای است که سیما و سیرتش، دنیا و آخرتش، با تعلیم و تربیت ساخته و پرداخته می‌شود و به کمال وجودی شایسته حال خود می‌رسد؛ زیرا تا انسان خویشتن را نشناسد و رابطه خود را با جهان و خالق نیابد، و نداند که از کجا آمده و در کجاست و به سوی کدامین مقصد در حرکت است، و چه برنامه و راهی را باید دنبال کند، هرگز هدف و هویتی انسانی نخواهد داشت و این موهبت تنها در پرتو تعلیم و تربیت به دست می‌آید. به همین سبب «ابوحامد محمد غزالی»^۱ (۴۵۰ - ۵۰۵) و «خواجه نصیرالدین طوسی»^۲ (۵۹۷ - ۶۷۲) و بسیاری از علمای دیگر، تعلیم و تربیت را «اشرف صناعات» و برترین دانشها دانسته‌اند.

رشد اجتماع

تعلیم و تربیت از آغاز زندگی بشر بر فراز کره خاکی و تصرف او در طبیعت و تأثیر وی در جامعه وجود داشته است و همواره شناسایی نیازهای مادی و معنوی انسان و روش ارضای آنها از طریق تعلیم و تربیت به دست می‌آمده و به نسل بعد منتقل می‌شده است، تا رفته رفته دامنه این شناخت به رشد و دانش و تکنولوژی امروز رسیده است.

تعلیم و تربیت (اعم از رسمی و غیر رسمی، عمدی و غیر عمدی) نه تنها می‌تواند در رشد اخلاقی، عقلانی، رفتاری و حتی جسمانی فرد مؤثر باشد، بلکه وسیله‌ای در جهت رفع نیازهای حقیقی (اقتصادی، سیاسی، نظامی و غیره) و مصالح اجتماعی به شمار می‌آید، یعنی نقش تعلیم و تربیت نه تنها در عینیت بخشیدن به زندگی مادی و معنوی فرد متوقف و محدود نمی‌شود، بلکه تمام شئون اجتماعی او را در بر می‌گیرد و عامل رشد و تحول اساسی جامعه می‌گردد.

از این رهگذر است که به اطمینان می‌توان گفت: مشخصه یک جامعه سالم و

۱. غزالی، ابوحامد محمد؛ احیاء علوم الدین؛ ۵ ج، دارالمعرفه، بیروت: بی تا، ج ۱، ص ۱۳.

۲. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ اخلاق ناصری؛ تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا

حیدری، چ ۲، خوارزمی، تهران: ۱۳۶۰، ص ۱۰۶.

رشد یافته، تنها داشتن موقعیت جغرافیایی خوب و معادن متنوع و منابع مالی نیست، بلکه نظام تعلیم و تربیتی زنده و مترقی است که انسانهایی آزاده، مستقل، خلاق، مبتکر و تلاشگر می‌سازد تا جامعه را در زمینه‌های علوم، صنایع، اقتصاد، سیاست و غیره از عقب‌ماندگی نجات دهند. زیرا همه اصلاحات و فعالیتها، به وسیله اندیشه و تلاش انسان انجام می‌گیرد و وقتی او صالح و سالم پرورش یافت همه چیز بخوبی ساخته می‌شود.

طبیعت انسان

با دقت در طبیعت و بافت وجودی انسان، ریشه‌های ضرورت و اهمیت تعلیم و تربیت را بهتر درمی‌یابیم. چراکه در نفس آدمی با آنکه گرایش به خیر و شرنهفته و زمینه‌های صعود و سقوط در نهاد او قرار داده شده است، چنانکه قرآن می‌فرماید:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْنَاهَا»^۱

سوگند به نفس و آنکه او را متعادل و موزون بیاراست و خیر و شرش را به آن الهام کرد که به حقیقت هر کس آن را تزکیه کند، به رستگاری رسد و هر کس آن را بیالاید (به پلیدی و کفر) زیانکار شود.

اما گرایش یا آگاهی فطری به خیر و سعادت، به تنهایی سازنده نیست بلکه باید سعادت را به دست آورد، زیرا تکامل انسان، نیازمند تلاش و توجه و حرکت است، و اگر او را رها کنند و به خود واگذارند، انحطاطش شروع می‌شود؛ یعنی ایستایی و سکون وی از حرکت به سوی کمال، او را به گمراهی و سقوط می‌کشاند، و سخن اندیشمند بزرگ فلسفه و اخلاق، خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ ه.ق.) نیز همین معنا را بیان می‌کند:

«و از آن جهت که مردم در بدو فطرت، مستعد این دو حالت بود، احتیاج افتاد به معلمان و داعیان و مؤدیان و هادیان، تا بعضی به لطف و گروهی به عنف، او را از توجه به جانب شقاوت و خسران، که در آن به زیادت جهد روی و حرکت

حاجت ندارد بلکه خود سکون و عدم حرکت در آن معنی کافی است مانع شوند، و روی او به جانب سعادت ابدی - که جهد و عنایت مصروف بدان می باید داشت و جز به حرکت ضمیر در طریق حقیقت و اکتساب فضیلت، بدان مقصد نتوان رسید - می گردانند تا به وسیلت تسدید و تقویم و تادیب و تعلیم ایشان به مرتبه اعلی از مراتب وجود می رسند.^۱

عالم بنام، ابو حامد محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ ه. ق.) آورده است:
 «اگر علما و معلمان نبودند مردم همچون بهایم و چهارپایان زیست می کردند؛ یعنی مردم در سایه تعلیم از مرحله حیوانی به مقام انسانی ارتقا می یابند.»^۲

سرایت فرهنگ

علاوه بر آنکه تعلیم و تربیت شرط لازم رسیدن آدمی به مرحله کمال و سعادت است، عامل دیگری نیز در انسان دیده می شود که لزوم تعلیم و تربیت را در او شدت می بخشد و آن از ویژگی تأثیرپذیری انسان و سرایت عقاید و عادات و به طور کلی فرهنگ یک جامعه به معاصران و نسلهای آینده است. بر این اساس تأثیر تعلیم و تربیت، مثبت یا منفی، در انسان جنبه تصاعدی می یابد به گونه ای که ممکن است تعلیم و تربیت مفید یا مضر، یک خانواده، فامیل یا جامعه ای را در عصری تحت تأثیر قرار دهد و همچنین در طول قرنهای از نسلی به نسل دیگر منتقل شود یا حتی تحول تمدنی را به دنبال داشته باشد.

در قرآن می خوانیم:

«مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا»^۳.

بدین سبب، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته، و هر

۲. احیاء علوم الدین؛ ص ۱۱.

۱. اخلاق ناصری؛ ص ۶۴.

۳. مائده، ۳۲.

کس انسانی را حیات بخشد، مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده است. و در تفسیر آیه مذکور، روایاتی نقل شده است که: مقصود از احیا و زنده کردن، هدایت به حق و نجات از ضلالت (به وسیله تعلیم و تربیت صحیح) است.^۱

دیگر عوامل

غیر از آنچه گذشت، در زندگی صنعتی معاصر، علتهای دیگری نیز ضرورت و اهمیت تعلیم و تربیت را افزون می‌سازد، که عبارتند از:

۱. دگرگونیهای علم و صنعت و گسترش و رشد تمدن و نیاز به تخصص و

مهارتها و تواناییهای جدید؛

۲. ماشینی شدن زندگی بشر و عدم فرصت کافی خانواده‌ها برای تعلیم و

تربیت؛

۳. تهدید سرنوشت بشر به وسیله بحرانهای روحی، ضایعات اخلاقی، و

نابسامانیهای زجر دهنده تمدن و افزایش دایمی آنها با توجه به انعکاس سریع

حوادث و ارتباطات جهانی؛

۴. ناتوانی انسان در برابر سیل فساد و طوفان تند تبلیغات گمراه کننده؛

۵. نارساییهای مکتبهای به اصطلاح تربیتی موجود، در حل بحرانها و

نابسامانیهای اسفبار انسانها، چرا که فیلسوفان تربیتی به دلیل دور ماندن از

رهنمودهای وحی الهی و دلایلهای دیگر، توان آن را نداشته‌اند که تربیت و هدایت

بشر را به عهده بگیرند، بگذریم که بسیاری از آنان در خدمت سیاستهای شوم

استعماری بوده‌اند یا افکار و آرای آنها از اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌های الحادی

سرچشمه گرفته است یا آنکه پذیرا و توجیه‌گر وضع موجود زمان خود بوده‌اند.

بنابراین، امروزه تعلیم و تربیت صحیح و اطمینان بخشی که جامع و فراگیر و

۱. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه؛ تفسیر نورالثقلین؛ به تصحیح هاشم رسولی محلاتی،

ج ۵، اسماعیلیان، قم: بی‌تا، ج ۱، ص ۶۱۹. و نیز: طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی

تفسیر القرآن؛ ۲۰ ج، ج ۱، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، قم: بی‌تا، ج ۵، ص

متکی به وحی الهی باشد، بیش از هر زمان دیگر ضرورت پیدا می‌کند.^۱

تعلیم و تربیت در اسلام

در بیان اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت از نظر اسلام همین بس که در قرآن کریم بیش از هزار مرتبه خدای خالق با عنوان «رب»^۲ و صدها مرتبه با وصف «عالم» و «علیم» ذکر شده است:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۳ پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش او بود عطا فرمود و آنگاه هدایتش کرد (یعنی موجودات را تربیت، و سپس به سوی مقصود هدایت کرد).

قرآن، این کتاب تربیتی، نه تنها بهترین وسیله تکامل انسان را پیمودن مسیر تفکر، تعقل، تدبر و علم می‌داند، بلکه فلسفه وجودی ادیان آسمانی و رسالت انبیا را تعلیم و تربیت شمرده، و می‌فرماید:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۴

چنانکه رسولی از خود شما برایتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید به شما تعلیم دهد.

و همچنین حضرت آدم (ع) را از پرتو تعلیم و تربیت حق (تعلیم اسماء به او) مسجود ملک می‌خواند:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ

۱. از «اینشتاین» نقل شده است: «پیشرفت صنعتی با ماشینهای عظیم الجثه خود به جای اشیا و مواد مصرفی و ضروری، گیوتینی برای قطع ریشه انسانیت می‌سازد».

ر.ک. : سید قطب، محمد؛ اسلام و نابسامانیهای روشنفکران؛ ترجمه محمدعلی عابدی، ۲ ج، چ ۴، نشر انقلاب، تهران: بی تا، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲. الربّ فی الاصل: التریبه، و هوانشاء الشیء حالاً فحالاّ الی حدّ التمام. ر.ک. : الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ تحقیق و ضبط محمد سیدگیلانی، المكتبة المرتضویة، تهران: ص ۱۸۴.

۳. طه، ۵۰. ۴. بقره، ۱۵۱.

يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ...^۱

و آنگاه که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه خواهم گماشت، گفتند آیا کسی را قرار خواهی داد که در زمین فساد کند و خونها ریزد، با آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم خداوند فرمود من چیزی را که شما نمی‌دانید می‌دانم. و همه اسماء را به آدم (ع) تعلیم کرد.

در روایات اسلامی از تعلیم و تربیت سخن بسیاری به میان آمده است که نمونه‌هایی از انبوه احادیث رسیده را بیان می‌کنیم.

پیامبر (ص) می‌فرماید: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»^۲ زگهواره تا گور دانش بجوی.

در این حدیث تحصیل دانش و تربیت مقید به زمان و مکان یا نژاد و گروه خاص نشده است بلکه پیامبر اسلام همگان را توصیه می‌کند که سراسر عمر در کسب دانش بکوشند (در هر سن و در هر جا^۳ و از هر کس^۴).

همچنین روایات اسلامی، علمای عامل و مربیان هدایت یافته را محبوب خدا و وارثان انبیا شمرده، و مرکب و قلم آنان را از خونهای شهدا برتر به حساب آورده است.^۵ اسلام عالم با عملی را که مردم از او بهره‌مند گردند و هدایت شوند از هفتاد هزار عابد برتر می‌داند چنانکه امام باقر (ع) می‌فرماید:

«عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفٍ عَابِدٍ»^۶

و نیز پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود:

۱. بقره، ۳۱ و ۳۴.
۲. پاینده، ابوالقاسم؛ نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص)؛ ج ۹، جاویدان، تهران: ۱۳۵۴، ص ۶۴، حدیث ۳۲۷.
۳. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ ۱۱۰ ج، ج ۳، مؤسسة الوفاء، بیروت: ۱۴۰۳ ق، ۱۹۷۳ م ج ۱، ص ۱۸۰.
۴. همان؛ ج ۲، ص ۹۷.
۵. همان؛ ج ۲، ص ۱۴ و ۱۵. و نیز: کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب؛ الاصول من الکافی؛ صححه و قابله نجم‌الدین الآملی، قدم له و علق علیه علی اکبر الغفاری، ۲ ج، المكتبة الاسلامیه، تهران: ۱۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۲۵.
۶. بحار الانوار؛ ج ۲، ص ۱۹.

«لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلِيَّ يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرَ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ»^۱
 این که خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند برایت از آنچه خورشید بر
 آن طلوع می‌کند بهتر است.

به علاوه در آیین اسلام، تعلیم و تربیت فرزند، واجب و حق مسلم کودک بر
 پدر است.^۲

امام سجاد (ع) برای این کار از خداوند استمداد می‌کند «وَاعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ
 وَتَأْدِيبِهِمْ وَبِرِّهِمْ»^۳

یعنی پروردگارا مرا بر تربیت و تأدیب و نیکی به فرزندانم یاری فرما.
 همچنین تعلیم و تربیت امت و ملت، بر عهده رئیس حکومت اسلامی
 است. در این زمینه علی (ع) می‌فرماید:

«أَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ ... وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ ...»^۴
 اما حق شما بر گردن من، این است که نصیحت‌کننده و خیرخواه شما باشم
 ... و شما را بیاموزانم تا در جهل نمانید، و شما را تربیت و تأدیب کنم ...

شاید با الهام از همین پیام‌هاست که گاه دانشمندان مسلمان، تصریح می‌کنند
 که فراگرفتن همه دانشها و مهارتهای ضروری برای جامعه اسلامی جزء علوم
 مفروضه، و برهمگان واجب کفایی است.^۵

به هر حال از نظر اسلام تعلیم و تربیت به اندازه‌ای ارزشمند و با اهمیت
 است که انسانهای نمونه و معلمان و مربیان معصوم مکتب، جان خود را فدای آن
 کرده‌اند و این نیز نوعی تعلیم و تربیت است.

چنانکه در زیارتنامه نهضت حماسی خونبار عاشورا می‌خوانیم:

۱. قمی، عباس؛ سفینه البحار، ۲ ج، فراهانی، تهران: بی‌تا، ج ۲، ص ۷۰۰.
 ۲. الرضی، الشریف ابوالحسن محمد؛ نهج البلاغه؛ ضبط نصّه و ابتکر فیها و ... صبحی صالح،
 مرکز البحوث الاسلامیة، قم: ۱۳۹۵ ق، ص ۴۵۶، حدیث ۳۹۹.
 ۳. علی بن الحسین (ع)؛ صحیفه کامله سجادیه؛ ترجمه و شرح میرزا ابوالحسن شعرانی،
 اسلامیة تهران: بی‌تا، ص ۸۹. ۴. نهج البلاغه؛ ص ۷۹.
 ۵. ر.ک.: احیاء علوم الدین؛ ج ۱، ص ۱۶.
- مطهری، مرتضی؛ آشنایی با علوم اسلامی؛ ۴ ج، صدرا، قم: ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۱۲.

«وَبَدَلْ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْفِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۱

و خونِ قلبش را در راه تو ایثار کرد تا بندگان را از نادانی و حیرت و گمراهی نجات دهد.

در سایه همین اهتمام نظری و عملی عمیق بود که تعلیم و تربیت اسلامی تحولی عظیم در تاریخ بشر پدید آورد و از میان عقب مانده ترین اقوام از نظر علمی و اخلاقی، برترین انسانها را پرورش داد و دیری نپایید که فرزانه‌گانی در علوم مختلف و اخلاق به جهان دانش عرضه کرد و مسلمانان سرآمد نحله‌های علمی عالم شدند و جهانیان را به اعجاب و اعتراف واداشتند.^۲

گوستاو لوبون فرانسوی می‌نویسد:

«خدمتی که اعراب (مسلمانان) به ترقی علوم کردند تنها همان اکتشافات علمی ایشان نبود بلکه با تأسیس مدارس و تألیف کتب علمی، سبب انتشار دانش شدند و از این نظر، حق بزرگی به گردن اروپاییان پیدا کردند...»^۳

کدام تعلیم و تربیت

تذکر این نکته لازم است که این همه تجلیل و تکریم اسلام از تعلیم و تعلم (تربیت نوعی تعلیم و تعلم است) مربوط به علمی است که فلاح و صلاح فرد و جامعه و سعادت جهانی و جاوید انسانها را به ارمغان آورد نه هر تعلیم و تربیتی، چنانکه در قرآن تعلیم همراه با تزکیه آمده است^۴ و علی (ع) می‌فرماید:

«عِلْمٌ لَا يُضِلُّكَ ضَلَالٌ» دانشی که تو را به رستگاری نرساند گمراهی است.^۵

۱. بحارالانوار؛ ج ۱۰۱، ص ۳۳۱.

۲. ر.ک.:

- حکیمی، محمدرضا؛ دانش مسلمین؛ ج ۵، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران: ۱۳۶۴.

- زرین کوب، عبدالحسین؛ کارنامه اسلام؛ ج ۳، امیرکبیر، تهران: ۱۳۶۲.

- لوبون، گوستاو؛ تمدن اسلام و عرب؛ ترجمه هاشم حسینی، اسلامیه، تهران: بی تا.

۳. تمدن اسلام و عرب؛ ص ۵۴۶ - ۵۸۸.

۴. بقره، ۱۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران، ۱۶۴؛ جمعه، ۲.

۵. آمدی، عبدالواحد. غررالحکم و دررالکلم (مجموعه کلمات قصار علی (ع))؛ ترجمه

محمدعلی انصاری، ج ۲، دارالکتاب، قم: بی تا، ج ۲، ص ۴۹۸.

و نیز به فرزندش (امام حسن ع) توصیه می‌کند:
 «وَاعْلَمْ أَنَّهُ لِأَخْيَرِ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» و بدان در دانشی که تو را سود نرساند، هیچ
 خیری نیست.^۱

در مباحث خودشناسی نیز این مطلب به اثبات رسیده است که علم را می‌توان کمال انسان دانست؛ چون علم وصفی وجودی است که انسان واجد آن می‌گردد و به وسیله آن، عدم و نقص را از خود طرد می‌کند، بنابراین دانش و علم به طور فطری مطلوب آدمی است اما هر صفت وجودی به طور مطلق کمال نیست بلکه صفات وجودی گاه کمال اصیلند و گاه کمال مقدمی و نسبی اند و کمالات نسبی در صورتی کمال واقعی یک موجود محسوب می‌شوند که وسیله‌ای برای رسیدن به کمال اصیل باشند اما چنانچه در جهت ضد کمال نهایی از آنها بهره‌برداری گردد، با این که نسبت بمراتب مادون، کمالند ولی مقدمه نقص و سقوط نهایی خواهند بود.^۲ بنابراین تمام ارزشها مخصوص علمی است که همانند ابزاری در مسیر تکامل انسان قرار گیرد (اعم از حکمت نظری و عملی) نه دانش تنها، و در تأیید این کلام، اعتراف و فریاد متفکران دلسوز جهان، همه جا رسیده که بدبختیهای بشر امروز، معلول علم بدون معنویت و اخلاق، و تعلیم بدون تزکیه است و تربیت علمی خالص، انسانی تک بعدی ساخته است که بشدت جامعه را تهدید می‌کند.^۳ اما انسان بهره‌مند از فطرت خدایی، در جستجوی کمال مطلق و صفات الهی

۱. بحارالانوار؛ ج ۱، ص ۲۱۹.

۲. مصباح، محمدتقی؛ معرفة الذات لبنائها الجديد؛ ترجمه محمد علی التسخیری، فی طریق الحق، قم: بی تا، ص ۹۷.

۳. ویل دورانت (مورخ معروف) می‌گوید: ما ملتی هستیم که صدها هزار مدرسه داریم اما به سختی می‌توانیم عده انگشت شماری از مردان تربیت یافته پیدا کنیم... تربیتی که فقط علمی باشد محصولش جز ابزار، چیزی نیست و شخص را با زیبایی بیگانه می‌سازد. دورانت، ویل؛ لذات فلسفه؛ ترجمه عباس زریاب خویی، اندیشه، تهران: ۱۳۵۴، ص ۲۰۶.
 الکسیس کارل می‌گوید: و به راستی مگر آتش افروزان جنگهای جهانی اول و دوم (که متجاوز از ۵۵ میلیون انسان را کشتند) و انبار کنندگان سلاحهای مخرب و سیاست بازان جهان، فارغ التحصیلان نظامهای آموزشی بدون تزکیه نیستند. (راه و رسم زندگی؛ ترجمه پرویز دبیری، ج ۴، نشریه تأیید، اصفهان: ۱۳۴۵، ص ۱۶۳ - ۱۷۰).

است و دانش منهای ایمان و تزکیه نمی‌تواند او را سیراب سازد و به رستگاری رساند.

یکی از امتیازهای مکتب انبیا و پیامبران الهی این است که همراه تعلیم کتاب و حکمت، تزکیه و تربیت دینی متکی بر فطرت آورده‌اند، تا نه تنها فطرت خداجوی بشر بیدار شود، بلکه تمام ابعاد وجودی او پرورش یابد و به آرامش و سعادت ابدی رسد:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱

اوست خدایی که در میان درس ناخواندگان پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب و حکمت آموزد، با آنکه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

ضرورت بازسازی تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت وابسته

با اینکه فرهنگ ایران اسلامی بر بنیانهایی اصیل و غنی و علمی استوار بود و با وجود تهاجمات تاریخی (ویران کردن مراکز علمی و کتابخانه‌ها، سوزاندن کتابها و غیره) دانشمندانی بزرگ همانند فارابی، ابوعلی سینا، زکریای رازی، غزالی، خیام، خواجه نصیرالدین طوسی و دیگران در رشته‌های مختلف علوم به جهان دانش عرضه کرده است، در رژیم پهلوی آموزش و پرورش و آموزش عالی به سبب وابستگی‌های استعماری و نارساییهای نظام آموزشی حاکم، رسالتش را نتوانست انجام دهد و ضرورت دگرگونی و بازنگری در آن^۲ را بخصوص بعد از انقلاب اسلامی به گونه‌ای جدی ایجاب می‌کرد.^۳

۱. جمعه، ۲.

۲. می‌توان گفت اصلاحات ظاهری و تأکیدات آنها در امر آموزش، به منظور تثبیت موقعیت خود و تخدیر ملت و توجیه ایده‌های استعماری بود.

۳. دانشگاه نه‌آنگونه که ضرورت داشت، نگهبان فرهنگ اصیل جامعه بود تا آن را به نسل بعد

در ریشه‌یابی علت‌های انحطاط تعلیم و تربیت در عصر گذشته به نقطه عطف و اوجی نشأت یافته از دارالفنون می‌رسیم که این منشأ تحول نیز با توطئه و تزویر انگلستان و غریب‌زدگان قاجار تحریف شد و از اروپا الگو گرفت.^۱

این آموزشگاه که با تدریس و ترجمه زبان بیگانه و کتب خارجی^۲ به وسیله حدود چهل معلم اجنبی، برای عده‌ای شاهزاده و خان‌زاده کار خود را آغاز کرد، تا حدی به غرب وابسته بود که حتی نقشه ساختمان آن را نیز از روی سربازخانه و عمارت «ولینچ» انگلستان، و باغچه‌ها و محوطه اصلی‌اش را مانند پرچم آن کشور طراحی کردند و نیز نقاشی‌هایش را هم از فرنگ آوردند! در چنین جایی افرادی با تعلیم و تربیت استعماری پرورش یافتند که کارهای مهم کشور را به دست گرفتند و با فعالیت‌های خود، استعمار فرهنگی را بتدریج در جامعه رواج دادند و باعث روی کار آمدن رضاخان و پسرش و وابستگی کامل مملکت به غرب بویژه امریکا شدند.

→

سالم و سودمند منتقل کند و نه در گسترش علوم گام لازم را برمی‌داشت و نه به تحقیق و پژوهش در مسائل مجهول و نوآوری‌های علمی و فرهنگی می‌پرداخت و نه نیروها و مهارت‌های مورد نیاز واقعی کشور را در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، تربیتی و غیره پرورش می‌داد، و نه هدایت معنوی و سیاسی جامعه را عهده‌دار بود.

۱. امیرکبیر در سال ۱۲۶۶ ه. ق. بنای دارالفنون را آغاز کرد و در سال ۱۲۶۹ به اتمام رساند (تا برخلاف مصالح استعمارگران، اقدامی در راه استقلال و سیادت علمی و فرهنگی میهن باشد) ولی بعد از یک سال و اندی که قسمتی از آن آماده بهره‌برداری شد و امیر منتظر ورود معلمانی از پروس و اتریش - که از نظر علمی مشهورتر بودند و هنوز در خارج اروپا سیاست استعماری و در ایران منافع سیاسی نداشتند - بود، انگلستان با حيله خواست به امیر بقبولاند که استادان انگلیسی استخدام شوند تا جاسوسان درس خوانده خود را در حساسترین مسئولیتها - که مسئولیت تربیت افکار جوانان است - بگمارد و با ایجاد فرهنگ استعماری پایه‌های استعمار خود را محکمتر و کم خرجتر کند. وقتی امیر آنها را مایوس کرد و گفت «ما از کشورهایی که چشم طمع به مملکت ما دوخته‌اند انتظار خدمت نداریم» توطئه انگلستان شکل گرفت، امیرکبیر عزل گردید و میرزا آقاخان نوری (تحت‌الحمايه رسمی انگلیس) صدراعظم شد و دارالفنون هم از هدف اصلی منحرف شد (رفسنجانی، علی‌اکبر؛ امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار؛ فراهانی، تهران: ۱۳۴۶، ص ۱۴۱).

۲. زبان درسی مدرسه دارالفنون برخلاف نظر امیرکبیر، زبان فرانسه بود و تا حدود هشتاد سال زبان رایج محافل روشنفکری و زبان رسمی تحصیلات و مطالعات خارجی شد.

دلایل پیدایش این نوع تعلیم و تربیت، عبارت است از:

۱. طراحی نظام نوین

بیشتر برنامه‌ریزان نظام آموزشی گذشته، صرف‌نظر از مستشاران خارجی، افرادی خودباخته وابسته به فرهنگ غرب، ناآگاه و روی برتافته از ویژگیهای فرهنگی جامعه اسلامی و ایران بودند که جدای از مردم و عناصر فرهنگی طبقات محروم اجتماع، به تحکیم و ترویج نظامهای تعلیم و تربیت غربی و استعماری می‌پرداختند.^۱ این حقیقت تلخ نه تنها در نخستین مرکز آموزش مهم جدید (دارالفنون)، بلکه در بزرگترین مؤسسه‌های آموزشی عصر پهلوی؛ یعنی دانشگاههای تهران و شیراز نیز به چشم می‌خورد.

نویسنده کتاب یادگار عمر از طراحان نظام آموزشی جدید بود که به دستور رضاخان در ۱۳۱۰ ه. ش. با انتخاب و الهام از امریکاییها طرح دانشگاه را تهیه کرد. وی نوعی غربزدگی و خودباختگی نسبت به امریکاییها (حتی راکفلر، بانوگارتنگی توانگر و غیره) داشت، که در کتابش آورده است.^۲

او برای تحکیم رژیم شاهنشاهی و گسترش تعلیم و تربیت منحط آن، از سال ۱۳۲۰، شش بار وزیر فرهنگ گردید و سالها عضو مجلس مؤسسان و سنا بود و در سال ۱۳۴۱، به دستور محمدرضا شاه به عضویت شورای فرهنگی سلطنتی منصوب شد.^۳

همچنین دانشگاه شیراز (در زمان محمدرضا شاه) به صورت وابسته به

۱. تعلیم و تربیت به شیوه غربی (اعم از غرب و روسیه) همواره با هدفهای امپریالیستی؛ یعنی تسلط بر امور اقتصادی و سیاسی مردم کشورهای جهان سوم توسط طبقه مسلط کشورهای سلطه‌گر همراه بوده است.

قدرتهای امپریالیستی از طریق آموزش و پرورش کوشیده‌اند تا مردم کشورهای استعمار شده را برای ایفای نقش متناسب با اهداف استعمارگرانه خود تربیت کنند. ر. ک. : کارنوی، مارتین؛ تعلیم و تربیت در خدمت امپریالیسم فرهنگی؛ ترجمه حسن پاشا شریف، روشن نو، تهران: ۱۳۶۴، ص ۱۲.

۲. صدیق، عیسی؛ یادگار عمر؛ ج ۴، ج ۲، دهخدا، تهران: ۱۳۴۵، ج ۲، ص ۱ - ۹.

۳. همانجا.

دانشگاه پنسیلوانیای امریکا با تدریس استادان خارجی آغاز به کار کرد و نه تنها ویژگیهای جامعه اسلامی ایران و نیازهای کشور را اساس قرار نداد، بلکه با اهتمام به تعلیم و تربیت غربی (و تدریس حتی ادبیات به زبان انگلیسی آن هم در کنار سعدی و حافظ)، دانشجویانش را متناسب با نیازهای جوامع صنعتی غرب پرورش داد، دیری نپایید که فارغ التحصیلان آن به جای خدمت به کشور و رفع محرومیتها و نیازهای جامعه، به خدمت بیگانگان پرداختند و به کشورهای غرب رفتند.^۱

ناگفته نماند، جز این دسته از غربزدگان، عوامل بیگانه به طریق مستقیم نیز در آموزش و پرورش گذشته دست داشتند، اما بدون انگیزه‌های خداپسندانه و خدمت به مردم برنامه‌ریزی می‌کردند و طرحهای آنان، با توجه به تاریخ و آداب ملی و فرهنگ اسلامی جامعه ما تهیه نمی‌شد، تا آنجا که در سال ۱۳۴۲ ه. ش. اهداف آموزشی توسط مستشاران امریکایی در اطاقهای در بسته، تنظیم می‌گردید.^۲

در سال ۱۳۲۸ ه. ش. سازمان برنامه، از مؤسسه امریکایی «هیأت مشاوران ماورای بحار»، دعوت کرد تا ایران را در برنامه عمرانی کمک کند و آنها نیز درباره آموزش و پرورش چنین نظر دادند:

«ایران به فلسفه تعلیم و تربیتی که در مغرب زمین پدید آمده است و پایه تحولات و ترقیات اقتصادی و اجتماعی آنجاگشته است، نیاز دارد و فلسفه تربیتی سازگار با هدفهای ایران امروز، در امریکای شمالی یافته می‌شود.»^۳

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ امریکا به طور رسمی وارد عمل شد و با سقوط مصدق، مستشاران امریکایی بسرعت در دستگاه آموزش و پرورش نفوذ کردند و اندیشه‌های امریکایی در تمام برنامه‌های آموزشی تأثیر عمیق گذاشت آنان با دانشگاههای امریکایی از جمله در تربیت معلم با دانشگاه جوانان «برای هام»، در

۱. البته اسلام رفتن به کشورهای بیگانه را برای کسب علوم سودمند می‌داند اما دانشجویان در اینگونه سفرهای علمی می‌بایست ره‌آوردشان علوم و فنون مفید جهت تعالی فرهنگ اسلامی و مردمشان باشد نه مهاجرت به میهن بیگانگان و در خدمت کفار درآمدن و هستی خویش را به پای آنان ریختن.

۲. مجله دانشگاه و انقلاب؛ خرداد ۱۳۶۰.

۳. گزارش برنامه هفت ساله، ج ۲، به انگلیسی که در سال ۱۹۴۹ در نیویورک چاپ شده است (به نقل از جامعه شناسی سال چهارم آموزش متوسطه، ۱۳۶۵، بخش سوم).

کشاورزی با دانشگاه «یوتا»، در مدیریت عمومی با دانشگاه «کالیفرنیا جنوبی» قرارداد بستند.^۱

بدین وسیله استعمار فرهنگی - که بعد از جنگ جهانی دوم و ظهور استعمار جدید شکل گرفته بود - سلطه خود را گسترش می داد و استعمارگران به جای حضور مستقیم سیاسی و نظامی، مزدورانی برای خود می گماشتند که با تسلط بر نهاد تعلیم و تربیت جامعه، وابستگی فرهنگی و فکری را به آموزش و پرورش بکشاند تا ملتهای زیر سلطه از خود، بیگانه شوند و به دلخواه آنان فکر کنند و به نفع آنان عمل نمایند. متفکران چنین نظامی باید مترجم آثار و فرهنگ استعمار و مبلغ و مصرف کننده کالاها و فراورده های فکری سلطه گران بیگانه گردند تا آنجا که نه تنها ارزشهای فرهنگ اصیل جامعه خود را فراموش و منزوی سازند بلکه به ستیز با آن برخیزند و به قول استاد شهید مطهری:

«مسأله اصلی استعمار است، و استعمار سیاسی و اقتصادی آنگاه توفیق حاصل می کند که در استعمار فرهنگی توفیق به دست آورده باشد، بی اعتقاد کردن مردم به فرهنگ خودشان و تاریخ خودشان، شرایط اصلی این موفقیت است، استعمار تشخیص داده و تجربه کرده است که فرهنگی که مردم مسلمان به آن تکیه می کنند و ایدئولوژی ای که به آن می نازند، فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی است... پس باید مردم از آن اعتقاد و از آن ایمان و از آن اعتماد و حسن ظن تخلیه شوند تا آماده ساخته شدن طبق الگوهای غربی گردند.»^۲

۲. نقش حکومتها

به طور کلی در تأثیرپذیری تعلیم و تربیت از حکومت و سیاست و به عکس تردیدی نیست، زیرا هرگاه حکومتی مستقل باشد، برنامه ریزیهای تربیتی اش با توجه به ارزشهای حاکم و نیازهای واقعی کشور بوده، به سود و صلاح جامعه و در خدمت ملت خواهد بود.

1. Cf. : S. Szyfiowicz, Joseph; *Education and Modernization in The Middle East*; Cornell University: New York, 1973, Ch. 7, p. 391.

۲. مطهری، مرتضی؛ شش مقاله؛ چ ۴، صدرا، قم: ۱۳۶۸، ص ۲۶۶.

اما اگر حکومت، وابسته به بیگانگان باشد، دست اندکارانش، ارزشها و روشهای مورد نظر بیگانگان را بر نظام تعلیم و تربیت حاکم می‌کنند و متقابلاً آموزش و پرورش صحیح می‌تواند بر نظام سیاسی کشور تأثیر عظیمی بگذارد تا جایی که با تربیت یک نسل، سرنوشت آن مملکت را تغییر دهد.

بر این اساس بود که استعمار نو^۱ با سپردن حکومتها به عمال خود و ارائه طرحها و الگوهایی که منافع استعماری را حفظ می‌کرد اهدافش را تحقق بخشید، همانطور که با تثبیت مشروطیت در ۱۳۲۴ ه. ق. به تربیت معلمان و تهیه کتب درسی در راستای اهداف حکومت وابسته پرداخت و با ترویج تعلیم و تربیت غربی، مدارس دینی و تعلیم و تربیت سنتی را تضعیف و منزوی ساخت و بین حوزه و دانشگاه تضاد ایجاد کرد و همان سال هم دانشجویانی به خارج اعزام شدند.

با به حکومت رسیدن رضاخان مهره جدید انگلیس و استعمار^۲، که در سال ۱۲۹۹ کودتا کرد و در سال ۱۳۰۴ با تکیه بر افسران پرورش یافته غرب، امور کشور را در دست گرفت، یک نظام اداری به تقلید از غرب و وابسته به آن، ایجاد گردید. نظام آموزش در وزارت معارف متمرکز شد و غربگرایی شدت یافت و سیاست اسلام ستیزانه و اعزام دانشجو به اروپا و امریکا بیشتر شد، وی حوزه‌های علمیه را سرکوب کرد، تعلیمات دینی را از آموزش ابتدایی در سال ۱۳۵۶ ه. ق. و از مواد

۱. روابط سیاسی غرب گرچه از حدود چهار قرن قبل با آمدن برادران شرلی (آنتونی و رابرت شرلی انگلیسی با یک هیأت ۲۵ نفری در ۱۰۰۶ ه. ق. - ۱۵۹۱ م به دربار شاه عباس اول) با ایران برقرار گردید، نفوذ فرهنگی و انحطاط تعلیم و تربیت بیشتر از ۱۵۰ سال قبل شکل می‌گیرد که غربیها بویژه انگلستان به سبب موقعیت جغرافیایی ایران (که پل اروپا و آسیا و راه هندوستان بود)، حساسیت سوق‌الجیشی (همسایگی روسیه و رقابت انگلستان) و وجود منابع عظیم ثروت داخلی و غیره متوجه ایران شدند و چون بزرگترین مانع را فرهنگ اصیل اسلام و روحانیت (در واقعه تنباکو در ۱۲۷۰ ه. ق. و جنگ با روسیه و غیره) دیده بودند. با روشی بسیار مزورانه به طرد و تحریف تعلیم و تربیت مذهبی و ملی کشور مشغول شدند.

۲. چرچیل و روزولت در کنفرانس تهران گفتند: «خودمان آوردیم و خودمان او را برداشتیم» (فاروقی، احمد و لوروریه، ژان؛ ایران بر ضد شاه؛ ترجمه مهدی نراقی، امیرکبیر، تهران: ۱۳۵۸ ص ۳۲).

درسی دبیرستانی در سال ۱۳۶۰ ه. ق. حذف کرد و در سال ۱۳۵۴ مدارس مختلط را برای اولین بار دایر ساخت.

او در پی تأسیس دانشگاه تهران، با نقاب تجددطلبی و ملی‌گرایی، مبارزه با فرهنگ و ارزشهای جامعه اسلامی و ایرانی را دنبال کرد و بی بندوباری و تعلیم و تربیت استعمار پسند را بسرعت گسترش داد^۱، تا آنجا که بیگانگان شادمان شدند: «هیأت‌های میسیونری خط مشی رژیم پهلوی در ترویج روحیه نظامیگری و حملات او را به اسلام و علما تأیید کردند. آنها از خارج شدن قدرت و اختیار از محاکم شرعی، تأسیس مدارس دولتی، حملات دولت به حجاب زنان (کشف حجاب)^۲، تحمیل لباسهای غربی بر مردان، سرکوب مراسم سوگواری عمومی به مناسبت یادبود شهادت امامان معصوم علیهم السلام و علاقه خاصی که نسبت به سنن ایرانی قبل از اسلام نشان داده می‌شد، رضایت داشتند.»^۳

پس از او پسرش محمدرضا (۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ ه. ش.)، به لطف و مرحمت لندن و مسکو به تخت سلطنت نشست ولی حکومت واقعی وی، پس از کودتای امریکایی ۱۹۵۳ علیه مصدق آغاز شد. در سالهای شصت و هفتاد او با کمک سازمان جاسوسی امریکا (سیا)، استبداد نظامی - پلیسی‌اش را توسعه داد. گرایشهای نظامی و غیر دینی و غربی این دوره، ادامه خط مشی حکومت رضاشاه بود.^۴

در نقش حکومت وابسته شاه، نسبت به تحریف تعلیم و تربیت کشور، سخن «نصیری» (رئیس ساواک محمدرضا شاه) گویاست که در جلسه رؤسای دانشگاه گفته بود:

«ما تشخیص دادیم که استادان بی سواد متمایل به رژیم بهترند از استادان

۱. مدنی، جلال‌الدین؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران؛ ۲ ج، اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم: ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۷۴ و ۱۲۲.

۲. قابل ذکر است که کشف حجاب را ابتدا در ۱۷ دی ۱۳۱۴ ه. ش. در یک مؤسسه آموزش عالی تهران با جشن آغاز کرد و بعد با زور محقق ساخت.

۳. زیرینسکی، میشل‌پ، «میسونرهای کلیسای انجیلی و رابطه امریکا با ایران در دوره پهلوی» ترجمه علی مجتهد شبستری، مجله سیاست خارجی؛ س ۲، ش ۴، ص ۴۹۵.

۴. همان؛ ص ۴۹۳.

بی طرف» و پس از این سخن از کنفرانس خارج شده بود. بر این اساس ساواک بیشتر معلمان متعهد را با اخراج یا بازنشستگی به اصطلاح پاکسازی می کرد. با راه یافتن استادان بی صلاحیت و عناصر وابسته به محیطهای آموزشی، بسیاری از مفاسد پدید آمد و شاید کم نبودند آنان که در خدمت رژیم ضد مردمی شاه بودند و پای کوبان از مقابل تصاویر سلطنتی رژه می رفتند و به سرکوبی دانشجویان مبارز و آنچه بر کشور و ملت می گذشت اعتراض نمی کردند؛ حتی برخی عضویت خود را در ساواک افتخار می دانستند و تز دکترای یکی از اینان؛ یعنی تحقیقات یک مربی و معلم علوم انسانی، با عنوان «لذت بیشتر با وقت کمتر» در مورد مرکز فساد سابق در جنوب تهران بود.^۱

۳. مستشاران بیگانه

دست اندازی غرب به ایران با هدفهای سیاسی و اقتصادی، سابقه دیرینه ای داشت و از قرون وسطی آغاز می شد، ولی این جریان استعماری و وابستگی به غرب بتدریج گسترش یافت، تا در عصر پهلوی (همانگونه که در بحث «نقش حکومتها» بدان اشاره شد) به اوج خود رسید. هنگامی که انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هـ. ش. پیروز شد، بیش از هفتاد هزار مستشار بیگانه و عوامل سیاستهای استعماری در مراکز مختلف رژیم پهلوی فعالیت داشتند.

تحقیقات سنا تنها امریکاییهایی را که در نیروهای مسلح محمدرضا شاه کار می کردند در سال ۱۹۷۵ م، ۱۶ هزار نفر و در سال ۱۹۷۶، ۲۴ هزار نفر برآورد کرده و تخمین زده بود که این تعداد در سال ۱۹۸۰ از شصت هزار نفر تجاوز خواهد کرد. (البته در این گزارش از افراد نظامی امریکایی که برای مأموریت موقت به ایران می آمدند، ذکری نشده و اگر این تعداد را هم اضافه کنیم... ایران کشوری می شد که بزرگترین تعداد امریکاییها در آن اقامت داشتند)

با این حساب، اگر مقدار سلاحهایی را که شاه تا سال ۱۹۸۰ م خریده بود، با

۱. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در لیست پاکسازی دانشگاه تهران از ۱۹۹۶ استاد، ۱۰۶ نفر فراماسونر و ۵۶۵ نفر عوامل ساواک بودند. ر. ک. : «در ستیز با فرهنگ استعماری» نشریه دانشگاه و انقلاب؛ س ۱۳۶۰، ش ۳، ص ۵.

تعداد نظامیان امریکایی مقایسه کنیم، در می‌یابیم که بدون شک در آن سال صدهزار امریکایی در ایران زندگی می‌کردند.

جالب آنکه بیشتر آنها افسران از خدمت مرخص شده یا از جنگجویان جنگ ویتنام و غالباً افرادی سنگدل، فاسد، دائم الخمر و... بودند که تعلیم و تربیت سربازان ایرانی را به عهده داشتند.^۱ حتی یکی از برنامه‌های رسمی آنها، تبلیغ و ترویج ارزشهای امریکایی در کنار آموزش سلاحهای ویژه و فنی بود.^۲ اما پرداختن به چگونگی ترویج تعلیم و تربیت مستشاران بیگانه (با فرهنگها و ملیتهای مختلف) در دیگر تأسیسات و مراکز فرهنگی، اقتصادی و غیره هر کدام فصلی جداگانه می‌طلبد.

۴. تحصیلکرده‌های فرنگ

اعزام دانشجو به منظور استعمارزدایی و رسیدن به خودکفایی و استقلال فرهنگی و صنعتی و استفاده از تکنولوژی کشورهای پیشرفته بسیار مفید و سودمند است، به شرطی که با محاسبه و برنامه‌ریزی و نظارت دقیق و محدودیت کمی و کیفی افراد، آن هم در رشته‌های لازم و به کشورهای غیر استعمارگر باشد، نه آنگونه که از دیر زمان در ممالک جهان سوم با توطئه‌های شوم استعماری و تهدید و تحریف تعلیم و تربیت مذهبی و ملی، برای ربودن مغزها و فرهنگ اصیل ملت‌ها، دانشجو به خارج اعزام می‌شده است.^۳

۱. ر.ک.:

- ایران بر ضد شاه؛ ص ۱۳۲ - ۱۳۷.

۲. ت، محمد؛ ماهیت و عملکرد امپریالیسم امریکا در ایران؛ رسا، تهران: ۱۳۵۹، ج ۱، ص ۲۴.

۳. انجمن جهانی پژوهش در صلح استکهلم؛ تجارت اسلحه (گزارش)؛ ترجمه ابراهیم یونسی، خوارزمی، تهران: ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۷۴.

۳. تا جایی که حتی سارتر در مقدمه دوزخیان روی زمین می‌نویسد: «نخبگان اروپا به ساختن و پرداختن بومیان نخبه دست زدند جوانهایی را برگزیدند و داغ اصول فرهنگ و تمدن غربی را بر پیشانی آنها زدند و دهانشان را از حرفهای گنده خمیرمایه و دندان چسب پرکردند و پس

برای اولین بار در سال ۱۲۲۶ ه. ق. توسط وزیر مختار انگلیس (سرهارفورد جونز)^۱، و در سال ۱۲۳۰ ه. ق. همراه کلنل دارسی^۲ (صاحب منصب انگلیسی دربار عباس میرزا)، تعدادی دانشجو از ایران به انگلستان اعزام شدند.^۳

پس از آن کم و بیش اعزام دانشجو به روسیه و اروپا ادامه داشت تا در سال ۱۳۲۹ ه. ق. طبق قانون وزارت معارف، سی نفر محصل به اروپا^۴، و بعد هم طبق مصوبه خرداد ۱۳۰۷ ش، هر سال صد فارغ التحصیل باید به خارج می‌رفتند که ۳۵ درصد آنان برای تحصیل در رشته تعلیم و تربیت فرستاده می‌شدند.^۵

اعزام دانشجویان حتی نوجوانان اشراف‌زاده و غریزدگان برای تحصیل به خارج، ادامه یافت تا آنکه در عصر پهلوی با گسترش تبلیغات و نفوذ فرهنگ استعماری، خودباختگی شگفت‌انگیزی در غرب ایجاد شد و اعزام دانشجو به

→

از یک اقامت کوتاه در متروپل (وطن اصلی استعمار)، آنان را دگرگون ساخته، روانه وطنشان کردند.»

در این راستا، بورسهای تحصیلی که دولتهای بزرگ غرب در اختیار شرفیایان می‌گذارند نیز قابل تأمل جدی است، برای مثال انگلستان سالیانه پانصد بورس تحصیل دانشگاهی فقط به دانشجویان کنیایی اختصاص می‌دهد، ر. ک. : جهان سوم در برابر کشورهای غنی؛ ترجمه امیرحسین جهانبگلو و کتاب مسائل کشورهای آسیایی و افریقایی.

1. Sir Harford Jones 2. Colonel Darcy

۳. از این افراد برخی تحت تأثیر تبلیغ راهب‌های ثروتمند مسیحی قرار گرفته با دختران انگلیسی ازدواج کردند و آنها را به ایران آوردند، یا به جمع فراماسونها (مانند میرزا صالح در ۱۲۳۳) وارد شدند و (تحت تأثیر تربیت انگلیسی) به درجه استادی رسیدند و برخی به جای فراگرفتن گلسازی، پس از مدتها اقامت در فرنگ خانم گلساز متخصص از آن دیار آوردند. ر. ک. :

- «سابقه تمدن جدید در ایران»، مجله یادگار؛ س ۱، ۱۳۲۳، ش ۵، ص ۲۹ - ۴۶.

- همان؛ ش ۳، ص ۴۹.

- «مادام حاج عباس گلساز»، مجله یادگار؛ س ۳، ۱۳۲۵، ش ۶ - ۷، ص ۱۰۶.

۴. محبوبی اردکانی، حسین؛ تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران؛ ج ۳، انجمن دانشجویان دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۳۵۵ - ۴۱۱.

۵. ر. ک. :

- تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ص ۳۵۵ - ۴۱۱.

- رازی، عبدالله؛ تاریخ کامل ایران؛ ج ۴، اقبال، تهران: ۱۳۴۷، ص ۶۶۶.

خارج نیز افزایش یافت. طبق گزارش وزارت فرهنگ به کنفرانس تعلیم و تربیت ژنو، در سال ۳۹ - ۱۳۳۸ جمع دانشجویان ایرانی در خارج ۱۴۴۱۲ نفر^۱ و در خرداد ۴۷ جمعاً ۲۰۵۰۷ نفر^۲ و تقریباً در سالهای آخر حکومت محمدرضا شاه به بیش از صد هزار نفر می رسید. (تنها در امریکا ۳۷ هزار نفر و در فرانسه پانزده هزار نفر و بیشتر آنها مردودین کنکور بودند.)^۳

جای بسی تأمل است که در آغاز اعزام دانشجویان به خارج با آن همه تعهدات مذهبی و تعصبهای وطنی و سوگند وفاداری و توصیه های حین سفر، دانشجویان تحت تأثیر تعلیم و تربیت بیگانه و غربی قرار می گرفتند، چه رسد به عصر حاکمیت فرهنگ استعماری سلسله پهلوی، که اغلب نخبگان بی درک و درد نسبت به مملکت و محرومیت های مردم، به خارج می رفتند و خادمان دولتهای سلطه گر می شدند. جمعی در گرداب گناه و فساد و اعتیاد نکبت بار غرب، غرق می گشتند و آن عده کمی هم که به وطن مراجعت می کردند، در قید تعلیم و تربیت بیگانه بودند و چون بیشترشان در رشته های نامطلوب درس خوانده بودند، ناخودآگاه در جهت گسترش فرهنگ اجنبی قرار داشتند.^۴ مگر آنهایی که از آغاز با رسالت و انگیزه خدایپسندانه و خدمت به مردم، هجرت کرده، از اراده و ایمانی قوی بهره مند بودند. البته در این مهاجرتها خانواده ها و بستگان بیشتر محصلان نیز که به دیار غرب در رفت و آمد بودند از تقلید و تعلیم و تربیت فرنگ مصون نماندند.

۵. فراماسونها

انگلستان در سال ۱۸۰۰ م (در یازدهمین سال سلطنت فتحعلی شاه) سه نفر از

۱. آل احمد، جلال؛ در خدمت و خیانت روشنفکران؛ چ ۳، رواق، تهران: بی تا، ص ۱۳۳.

۲. صدیق، عیسی؛ تاریخ فرهنگ ایران؛ چ ۷، دهخدا، تهران: ۱۳۵۴، ص ۵۰۶.

۳. ایران بر ضد شاه؛ ص ۹۹.

۴. مک ولای انگلیسی نسبت به تعلیم و تربیتی که انگلستان باید در هند داشته باشد می گوید: «ما باید حداکثر کوشش خود را به کار بریم تا طبقه ای به وجود آید که بین ما و میلیونها افرادی که بر آنها حکومت می کنیم مترجم باشند؛ طبقه ای از اشخاصی که از لحاظ خون و رنگ، هندی ولی از نظر ذوق، عقیده، اخلاق، هوش و فکر انگلیسی باشند.»
ر.ک. : خورشید، احمد؛ اسلام و غرب؛ ترجمه غلامرضا سعیدی، بی تا، ۱۳۴۷.

جاسوسان ورزیده خود را که عضو فعال فراماسونری انگلیس بودند (به نامهای سرهارد فورد جونز - جیمز موریه - جی بی فریزر) به ایران اعزام کرد و ایشان رجال و اشراف ایرانی را به محفل فراماسونری وارد کردند. بعدها «میرزا ملکم خان» آن را توسعه داد. او نخستین ایرانی ای بود که در سال ۱۲۷۶ فراموشخانه را تأسیس و در دارالفنون فعالیتش را شروع کرد.

گرچه انگلیس ابتدا فراماسونری را به عنوان یک سلاح سیاسی و فرهنگی به کار گرفت، فرانسه و سایر کشورهای سلطه گر، حتی روسیه هم از آن سازمان سری بهره‌ها گرفتند و در تشکیل لژها از انگلیس پیروی کردند. آخرین تشکیلات فراماسونری، باشگاه «لاینز» بود که امریکا آن را تأسیس کرد.

فراماسونرها نه تنها در نشر تعلیم و تربیت غربی، بی بند و باری، فساد و بی هویت ساختن مردم تلاش کردند بلکه تا آنجا که توانستند به نفع بیگانگان، امور سیاسی را اداره کردند و در شهرهای تهران، شیراز، آبادان و غیره لژهایی دایر ساختند که عده‌ای از امریکاییان، یهودیان، زردشتیان، آرامنه و ایرانیان مسلمان هم در آن عضویت یافتند و در ابتدا بیشتر جلسه‌های آنها در کلیسای انجیلی امریکاییها واقع در خیابان قوام السلطنه برگزار می شد.^۱

آنها به اومانیسم (انسان مداری به جای خدا مداری) و زردشتی گری، صهیونیسم، جهان وطنی (البته وطن جهانی که لژ مادر آنان باشد و با برداشتن مرزهای فرهنگی (نه جغرافیایی) طبعاً فرهنگ کشور سلطه گر حاکمیت می یافت) و لیبرالیسم (آزادی همه چیز و همه کس)، اعتقاد داشتند و به سرکوبی حرکتها و عناصر صادق جامعه می پرداختند و به نوعی ملیگرایی دروغین تظاهر کرده، دیگران را به آن تشویق می کردند.

۱. ر.ک.:

- زاوش، ج. م؛ رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم؛ ج ۱، آینده، تهران: ۱۳۶۱ ص

۱۱۸

- الگار، حامد، درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران؛ ترجمه یعقوب آژند، ج ۱، گستره،

تهران: ۱۳۶۰، ص ۱۱-۱۸

- رائین، اسماعیل؛ فراموشخانه و فراماسونری در ایران؛ ج ۳، چ ۴، امیرکبیر، تهران: ۱۳۶۰.

در واقع فراماسونها با این حربه‌ها، نه تنها فرهنگ اسلامی و ملی را نابود می‌کردند، بلکه برای اجرای اوامر و هدفهای امپریالیستها (معماران بزرگ) همه چیز را مشروع می‌دانستند و اگر چه بیش از همه گروه‌ها فعالیت سیاسی داشتند ولی هسته‌های تشکیلاتی آنها در مراکز مختلف اقتصادی، نظامی، و فرهنگی بویژه در مدرسه‌ها و مطبوعات ریشه داشت و بیشتر کتابهای درسی زمان شاه با الهام از جهان‌بینی فراماسونری تنظیم و تدوین می‌شد. در شرح هدفهای فراماسونرها نشریه فرانسوی شرق اعظم می‌نویسد: «امکان ندارد که ما فراماسونرها نبردی را که میان ما و سایر ادیان وجود دارد متوقف سازیم... برای یک فرد فراماسونر ضروری است که خود را از هرگونه اعتقاد به وجود خداوند آزاد کند.» و در نشریه آکاسیا آمده است: «تنها پیروز شدن بر ادیان و معابد برای ما کافی نیست بلکه مقصود اساسی ما نابود کردن و ریشه کن ساختن همه ادیان است و سرلوحه کوشش ما جدا کردن دین از سیاست و دولت است.»

از روشهای دیگر آنان به فساد کشاندن خانواده‌ها و از بین بردن ارزشهای اخلاقی و آزادی دادن به غرایز و شهوات بود. به گفته دور فویل (از بزرگان فراماسونری): «عفت و پاکدامنی مطلق نزد ما فراماسونرهای مرد وزن، کار نادرستی است زیرا چنین عفتی برخلاف امیال طبیعی است.»^۱

۶. روشنفکرهای وابسته

جریان غربزدگی که از زمان مشروطیت (۱۳۲۴ ه. ق.) با پرورش یافتگانی از دارالفنون آغاز شده بود، در عصر رضاخان به نتیجه مورد انتظار، و در عهد پسرش به اوج خود رسید. زیرا انقلاب مشروطیت از مسیری که مردم می‌خواستند (به سبب ضعف و فساد حاکمان و جهل نسبت به توطئه‌های استعمار و دور ماندن از اسلام راستین) منحرف شد و سلطه بیگانه از دری دیگر و با رنگی دیگر وارد گشت و به قول جلال آل احمد:

۱. صواف، محمد محمود؛ استعمار در سرزمینهای توحیدی؛ ترجمه جواد هشترودی، چ ۱، سعیدنو، تهران: ۱۳۵۷، ص ۲۴۳ - ۲۴۷.

«از آنروز (روزی که شیخ فضل الله نوری شهید شد) بود که نقش غرب زدگی را همچون داغی بر پیشانی ما زدند و من نعش آن بزرگوار را بر سردار، همچون پرچمی می دانم که به علامت استیلای غرب زدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد و اکنون در لوای این پرچم ما شبیه به قومی از خود بیگانه ایم در لباس و خانه و خوراک و مطبوعاتمان و خطرناکتر از همه، در فرهنگمان فرنگی مآب می پروریم و از فرنگی مآب راه حل هر مشکل را می جوئیم.»^۱

روشنفکران غربزده، تعلیم و تربیت بیگانگان را خواسته یا ناخواسته، در زمینه‌های مختلف زندگی گسترش می دادند و با پیروی از خاورشناسان و عوامل غربی، نه تنها به نشر مجله «ایران قدیم و ایران باستان» و ایجاد یک ناسیونالیسم افراطی و شووینیسیم^۲ در قلمرو زبان پرداختند، بلکه فرهنگ اسلام و جامعه خودی را مانع پیشرفت معرفی کردند و زمام امور کشور و ملت را در جهت تأمین منافع استعمارگران به دست گرفتند. حتی چهره‌ای چون محمدعلی فروغی، مغز متفکر رژیم پهلوی از غربزدگان فراماسونر^۳ بود که به نخست‌وزیری هم رسید. او نه تنها با زمینه‌سازی، استعفای «احمد شاه قاجار» را سبب شد و راه را برای سلطنت رضاخان هموار کرد بلکه با تحکیم مجلس سیزدهم زمینه جانشینی محمدرضا شاه را نیز فراهم آورد.^۴

همچنین تقی زاده - روشنفکر غربزده‌ای که افتخار می‌کرد «من اولین نارنجک تسلیم در برابر غرب را چهل سال قبل بی پروا انداختم» - می‌گفت: «باید از نوک پا تا فرق سر اروپایی شویم تا نجات یابیم» و او بود که زمان رضاخان با انقضای مدت قرارداد استعماری «داری» مجدداً قرارداد شصت ساله‌ای را با انگلیس منعقد کرد. از این جمله یکی هم آقای تدین بود که بعد از حاکمیت رضاخان (یعنی سلطه

۱. آل احمد، جلال؛ غرب زدگی؛ چ ۲، رواق، تهران: ۱۳۴۳، ص ۷۸.

2. Chauvinism

۳. وی از استاد‌های اعظم لژ بیداری ایران بود (فراموشخانه و فراماسونری در ایران؛ ج ۲، ص ۴۹).

۴. نقوی، علی محمد؛ جامعه‌شناسی غرب گرایی؛ ج ۲، چ ۱، امیرکبیر، تهران: ۱۳۶۱، ج ۱، ص

سیاسی استعمار انگلیس) بیشتر به فعالیتهای فرهنگی پرداخت، و وزیر معارف (آموزش و پرورش) شد و امثال آنان که برای مسخ اندیشه اسلامی و فرهنگ جامعه و شکل‌گیری تعلیم و تربیت غربی رضاخان کوشش کردند و بعد هم با عزل او حکومت را تا هنگام غلبه امریکا، به نفع انگلیس نگهداشتند.^۱

۷. مدرسه‌های خارجی

یکی از عوامل ویرانگر تعلیم و تربیت مذهبی و ملی، تأسیس مدرسه‌های خارجی در کشورهای زیر سلطه آنها با استفاده از معلمان و محتوا و شیوه‌های تدریس خارجی بود، به طوری که تا سال (۱۳۴۵ ه. ق. - ۱۹۳۶ م.) ۴۵ مدرسه بیگانه در ایران تأسیس شد که به تخریب فرهنگ ما و ترویج تعلیم و تربیت خود مشغول بودند.^۲ در زمان محمدرضا پهلوی ۱۰۸ مدرسه خارجی در ایران بود.^۳

۱. قبل از همه میرزا فتحعلی (فراماسونر و روشنفکر وابسته به روسیه) و ملکم خان، ارمنی زاده جلفایی که در ده سالگی برای تحصیل به پاریس رفته، در بازگشت به تدریس در مدرسه دارالفنون می‌پردازد و همانجا مبلغ فراماسونری و بعد هم مؤسس نخستین لژ فراماسونری در ایران گردید و به اشاعه فرهنگ غرب همت گماشت.

«در تاریخ نشر تمدن غرب او مبتکر واقعی اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی بود و در واقع فلسفه عقاید سیاسی او مبتنی بر تسلیم مطلق و بلاشرط در مقابل تمدن اروپایی بود... و می‌گفت حق نداریم در صدد اختراع باشیم...»

... وی عقیده داشت که ایران در تمام ارکان زندگی سیاسی و اقتصادی باید اصول تمدن

غربی را بپذیرد چه آیین ترقی همه جا بالاتفاق حرکت می‌کند. ر. ک.:

- آدمیت، فریدون؛ فکر آزادی؛ چ ۱، سخن، تهران: ۱۳۴۰، ص ۱۱۴.

- الگار، حامد؛ دین و دولت در ایران؛ ترجمه ابوالقاسم سری، توس، تهران: ۱۳۵۶، ص

۲۴۱-۲۵۸.

۲. در ایران ابتدا در سال ۱۲۵۰ ه. ق. «پرکینز» (کشیش امریکایی) با همسرش وارد تبریز شد و سال بعد هم میسیونر دیگری با همسرش به او ملحق گشت و با حمایت کنسول انگلیس و ثروت امریکاییها علاوه بر کلیسا، کتابخانه و مطبعه، مدرسه‌ای در ارومیه احداث کرد و در سال ۱۲۵۵ ه. ق. از محمدشاه قاجار تأییدیه گرفت... مقارن این تأیید بود که «اوژن بوره» همراه «اسکافی» وارد تبریز شد و مدرسه‌ای افتتاح ساخت؛ محمدشاه هم او را تشویق کرد و مهد علیا نیز پسرش را به او سپرد. طولی نکشید که وی کلیسای فرانسوی جلفا را هم تصرف ←

در این زمینه استاد بزرگ علامه شرف‌الدین (۱۲۹۰ - ۱۳۷۷) می‌نویسد:
 «استعمار زمانی سلطه خود را بر ما کامل کرد که ما به مدارس آنان وارد شدیم... زیرا جوانان ما دانش را آموخته بودند، بدون اینکه بدانند در چه جهتی باید آن را به کار گیرند و از آن بدتر آنکه این جوانان تحت تلقین عوامل استعمار قرار گرفته، روحی پست یافته بودند، روحی که در مقابل بیگانگان خضوع می‌کند و خواسته‌های آنان را به جا می‌آورد.

اینگونه بود که اینان روح انسانی فرزندان ما را به شیوه‌ای دردآورتر از آنچه اشغالگران مسلح در شهرهای ما انجام داده بودند نابود کردند...»^۴

زویمر قسیس (رئیس کنفرانس تبشیریه‌ها) می‌گوید «... برادران! در مدت ثلثی از قرن نوزدهم توانسته‌ایم برنامه‌های تعلیمی را در کشورهای اسلامی به دست گرفته، گروه‌های تبشیر و کلیسا و همچنین جمعیت‌ها و مدارس مسیحی بسیاری را که تحت تسلط کشورهای امریکا و اروپاست، در این دیار منتشر سازیم... مسلمانان را

→

کرد و محمدشاه آزادی کامل به کاتولیکها جهت ساختن کلیسا و مدرسه و غیره داد. به هر حال اولین مدرسه پسرانه امریکایی در ارومیه در سال ۱۲۵۳ افتتاح شد (و تا ۱۳۵۲ ه. ق. یعنی به مدت ۹۸ سال دایر بود) و دو سال بعد مدرسه دخترانه امریکایی در همان شهر و در ۱۲۷۷ در تهران به وسیله مبلغین لازاریست «مدرسه سن لویی» و در ۱۲۸۲ مدارس دخترانه در تبریز، ارومیه، سلماس، اصفهان از سوی جمعیت خواهران «سن ونسان دوپل» فرانسوی دایر شد و در ۱۲۸۹ مدرسه پسرانه امریکایی در تهران و در ۱۲۹۰ در تبریز و در ۱۲۹۸ در همدان و در ۱۳۰۰ در رشت و در سال ۱۲۹۲ مدرسه دخترانه «سن ژوزف» در تهران و در ۱۳۱۳ مدرسه دخترانه امریکایی در تهران و در ۱۳۱۶ جمعیت آلیانس فرانسز در تهران افتتاح و در ۱۳۲۲ جمعیت مذهبی انگلیسی استوارت مریال کالج را در اصفهان و مدارس دیگری در شیراز، کرمان، یزد، و در سال ۱۳۲۵ ه. ق. مدرسه آلمانی هم برپا کردند. ر.ک.:

۱- «داستانی از مبلغان عیسوی در ایران»، مجله یادگار؛ س ۳، ۱۳۲۵، ش ۶ - ۷، ص ۶۰ - ۶۶.

۲- تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران؛ ص ۲۴۰.

۳- تاریخ فرهنگ ایران؛ ص ۳۱۰.

۴. «سیستمهای تبلیقاتی جهان»، مجله پیام انقلاب؛ س ۹، ۱۳۶۷، ش ۲۱۲، ص ۱۸.

۵. حزقه ضوء علی طریق الفکر الامامی، ص ۱۳۴، نقل از: شریف قریشی، باقر؛ نظام تربیتی

اسلام؛ ترجمه [ناشر] فجر، تهران: ۱۳۶۲، ص ۱۸.

از دیانت خارج ساخته، به مسیحیت هم راهشان ندادید، آنها طوری رشد کردند که مورد نظر استعمار است، مسلمانان به مجد و عظمت اهمیت نمی دهند، سستی و کسالت را دوست دارند، اهمیتی به دنیا نمی دهند مگر برای شهواتش، فراگیری دانش و اندوختن سرمایه یا رسیدن به موقعیت هم بخاطر شهوات است.»

«... آموزش در دست مسیحیان قویترین وسیله تسلط یافتن بر مسلمانان است، هدف به هم زدن وحدت اسلامی، حکومت بر توده های مسلمان و به فساد کشاندن آنهاست.»^۱

امریکا بزرگترین رقم بودجه را در دنیا برای مبارزه با اسلام تخصیص داده که بیشتر این رقم کلان در دانشگاهها و مدارس تبشیر مسیحیگری مصرف می شود.^۲

۸. میسیونرها

مراکز مسیحیت و کلیسا بیش از دیگران با نام دین به استعمار خدمت کرده اند و در واقع پیشقراولان استعمار بودند که در نقش شاخه مذهبی - فرهنگی امپریالیسم انجام وظیفه می کردند. آنها نه تنها برای آرام ساختن مردم و خنثی کردن قیام ملتها علیه حاکمان استعمار، نقشی عمده داشتند، بلکه از راه ترویج فرهنگ و تعلیم و تربیت غربی، نشر آیین تحریف شده کلیسا، به سستی کشاندن عقاید مردم، تهی کردن آنان از شخصیت تاریخی و فرهنگی خود (حتی اگر مسیحیت را هم نمی پذیرفتند)، تبلیغ رهبانیت و جدایی دین از سیاست، توسعه بی بند و باری و فحشا و شرابخواری، زمینه ساز استعمار بودند.^۳

۱. صواف، محمود محمد؛ نقشه های استعمار در راه مبارزه با اسلام؛ ترجمه جواد هشترودی،

فراهانی، تهران: ۱۳۴۶، ص ۶۷۵ و ۶۷۷.

۲. همان؛ ص ۲۷۱ - ع ۲۷.

۳. در کتاب التبشیر و الاستعمار؛ با استفاده از دهها مدرک خارجی و صدها گواه زنده مبنی بر همکاری بین سیاستهای استعماری غرب و میسیونرهای مسیحی آمده است؛ که حتی آنان با صهیونیسم بین المللی برای کوبیدن اسلام و نهضت های ملی اسلامی همکاری دارند. (خالد، مصطفی و فروخ، ع؛ التبشیر و الاستعمار؛ ج ۳، العصریه، بیروت: ۱۹۶۴ م).

به نوشته «نهر» در آشوب «هونگ» (یکی از چینی ها که مسیحی شده بود و مبلغان مسیحی او را تأیید و ستایش می کردند) میلیونها نفر کشته شدند. و در نظر چینی ها مبلغان

به همین سبب بیشتر امور تعلیم و تربیت در مستعمرات بریتانیا و بلژیک به عهده گروههای تبشیری مسیحیت بود و هدف این تبلیغات تربیت افریقاییان به منظور پذیرفتن خدمت به نیروهای استعماری و شرکتهای تجاری بود، به طوری که افریقاییان سیاه گمان می کردند که سفیدپوستان مورد توجه مخصوص خدایند... جمعیت تبشیری، کلیسا، منافع اساسی بریتانیا را حفظ می کرد؛ چنانکه گروههای تبشیری «معمدانی» مصالح امریکا را در نظر داشتند. مسأله اساسی مورد توجه کلیسا در مناطق نفوذ بریتانیا و بلژیک، دخالت در موضوع تعلیم و تربیت و امور بهداشتی بود و...»^۱

«ناپلئون بعد از بازگرداندن «روم» به پاپ، بر آن شد که از «انجمن تبلیغی برون مرزی پاریس» برای برنامه های استعماری خود بهره گیرد و گفت که هیأت های تبلیغی مذهبی می توانند خیلی برای من در آسیا و افریقا و امریکا سودمند افتند، زیرا من آنان را وادار خواهم کرد که از همه سرزمینهایی که دیدن می کنند آگاهیهای به دست

→

مسیحی عمال امپریالیسم به شمار آمده اند، به طوری که ابتدا مبلغان مذهبی و به دنبال آن کشتی های جنگی می آیند و بعد هم تصرف اراضی شروع می شود. (لعل نهر، جواهر؛ نگاهی به تاریخ جهان؛ ترجمه محمود تفضلی، ۳ ج، ج ۲، امیرکبیر، تهران: ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۶۵۵ و ۹۴۵).

به گفته «لوموبا» (رهبر نهضت رهایی بخش کنگو که در مدارس مسیحیان درس خوانده بود) هرگز نفهمیدم چرا در مدارس به ما تعلیم می دهند که باید اصول مسیحیت را محترم شمرد و بین انسانها دوستی برقرار باشد در حالی که خارج از مدرسه... تمام اصول تمدن و انسانیت را زیر پا می گذاشتند...

«کاسترو» وقتی در کوبا به قدرت رسید ابتدا دست پدران روحانی را از حومه دریای کارائیب کوتاه ساخت و اکثریت آنان را عامل استعمار نامید. (خسروشاهی، هادی؛ دو مذهب؛ ج ۳، جهان آرا، قم: ۱۳۴۲، ص ۳۳).

احمد سکوتوره (رئیس جمهور گینه) اعلام کرد «میسونرهای مذهبی و کشیشهای اروپایی از بدترین دشمنان کشورهای افریقایی اند و زیر نقاب کشیش به عملیات جاسوسی و خرابکارانه مبادرت می ورزند. (نقوی، علی محمد؛ جامعه شناسی غربگرایی؛ ج ۱، ص ۱۶۸).

۱. پاتیکار، مادها؛ ثوره افریقا؛ ترجمه خیری حماد، بیروت، ص ۴۶، ۶۵، ۱۴۵. نقل از: دو مذهب؛ ص ۲۸.

آورند. حرمت لباسشان از آنان نگاهداری می‌کند و جاسوسیهای آنان را در زمینه سیاست و بازرگانی نیز پنهان می‌سازد.^۱

فعالیت مسیونرهای غربی در ایران با رسالت استعماری به صورت نماینده پاپ و سفیر و با رنگ مذهب و مراوده از قرن‌ها قبل دیده می‌شود به گونه‌ای که در عصر مغولان ۲۵ کلیسا فقط در سلطانیه ساختند.^۲ همچنین آمدن «پرسیمون مورالس» به دربار سلطان محمد خدابنده صفوی، از سوی فیلیپ دوم (پادشاه اسپانیا) به ظاهر برای اخذ آزادی کامل برای کاتولیکهای سراسر ایران بود.^۳

۱. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی؛ مشهد س ۱۸، ش ۲.
حتی مجله‌ای که نورعالم نام گرفته بود و مسیحیان آن را در تهران منتشر می‌کردند، نوشت:

«... استعمار غربی، مسیحیت را چون پاره‌ای دیگر از جنبه‌های تمدن غربی در این کشورها گسترش داده است در طول سه قرن گذشته، مسیحیت دوشادوش لشکریان غربی در کشورهای جنوب شرقی آسیا گسترش یافت و پای مروجان غربی مسیحیت به دور افتاده‌ترین روستاهای این سرزمین‌ها گشوده شد (ماهنامه نورعالم، س ۱۴، ش ۸).
به نوشته روزنامه النور (چاپ مصر)، غرب سالیانه بیش از سه میلیارد دلار به مبلغان مسیحیت کمک مالی می‌کند حتی بیمارستان مسیحی اصفهان مرکز فساد و لانه جاسوسی بود. (روزنامه اطلاعات، س ۱۳۵۸، ش ۱۵۹۹۹).

تاریخ گواه است که دستگاه واتیکان و پدران روحانی مسیحی، حامی قدرتهای ستمگر و سرمایه‌دار بوده‌اند و تنها در جنگهای صلیبی (در سال ۱۰۹۵ م آغاز شد و بیش از ۱۵۰ سال طول کشید) و پیکارهای اسپانیا (که مسلمانان صدها سال در آنجا تمدنی بی‌نظیر ایجاد کرده بودند) میلیون‌ها مسلمان را به قتل رساندند و در قرون وسطی دهها هزار دانشمند در غرب به حکم محکمه‌های تفتیش عقاید وابسته به کلیسا، شکنجه و نابود شدند.
ر.ک. : - ماله، آلبر و ایزاک، ژول؛ تاریخ قرون وسطی؛ ترجمه عبدالحسین هژیر، دنیای کتاب، تهران: ۱۳۶۲ ص ۲۹۰ - ۲۹۳.

- نگاهی به تاریخ جهان؛ ص ۳۸۱ - ۳۸۹.
- فرآل. م. و؛ انگیزسیون یا تفتیش عقاید؛ ترجمه لطفعلی بریمانی، چ ۲، گوتنبرگ، تهران: ۱۳۶۲.

- راوندی، مرتضی؛ تاریخ تحولات اجتماعی؛ سه جلد در یک مجلد، چ ۲، کتابهای جیبی، تهران: ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۳۱۹، ۳۲۲ و ۳۲۵.

۲. حسام معزی، نجفقلی؛ تاریخ روابط سیاسی ایران بادنیا؛ چ ۱، علم، تهران: ۱۳۶۶، ص ۵۸.
۳. او فارسی می‌دانست و به پسر سلطان، ریاضی و نجوم می‌آموخت که این ارتباط زمان شاه ←

آنها گذشته از تبلیغات مذهبی و آنچه بیان شد، مراکز متعدد تعلیم و تربیت نیز تأسیس می‌کردند که به بخشی از آنها در بحث مدرسه‌های خارجی و فراماسونرها اشاره شد. تلاش به اصطلاح مبشران مسیحی ادامه یافت و با گسترش ابعاد استعمار در عصر پهلوی به اوج خود رسید چنانکه از آنان نقل شده است:

«مأموریت میسیونرهای امریکایی در ایران از سال ۱۸۳۴ آغاز شد (۴۹ سال قبل از آنکه اولین دیپلمات ایالات متحده استوار نامه خود را در تهران تسلیم کند، میسیونرهای کلیسای انجیلی قبل از جنگ جهانی دوم زنجیره‌ای از مدارس و بیمارستانها را در شهرهای بزرگ شمالی ایران اداره می‌کردند و فعالیت پروتستانها در جنوب به عهده کلیسای انگلیسی گذاشته شده بود. به نظر می‌رسد این توافق قبلی حاکی از تقسیم ایران به مناطق تحت نفوذ بین انگلستان و روسیه طبق معاهده ۱۹۰۷ بود.)»

این مدارس برای اولین بار آموزش به سبک غربی را ارائه کردند... میسیونرها می‌کوشیدند تا مردمی را که در بین آنها مشغول تبلیغ بودند به نسخه محلی پروتستانهای مدرن امریکایی بدل کنند. فعالیت آموزشی هیاتهای میسیونر موفقیت‌آمیزتر بود. آنها برای آموزش ادبیات، ریاضیات و علوم، بهداشت و انجیل مدارس تأسیس کردند و می‌خواستند چهره ایران را تغییر دهند و می‌گفتند که اینها (مدارس) طعمه‌هایی اند که با آنها مسلمانان را جذب می‌کنیم. اگرچه آنها از لحاظ محتوای دروس امریکایی بودند.

هیاتهای میسیونری از ارتباطات خوب و همچنین قدرت برخوردار بودند. «والاس موری» سرپرست خاور نزدیک وزارت خارجه امریکا به علی اکبر دفتری کاردار ایران در اوت ۱۹۳۹ گفت: «اعضای کلیسای انجیلی مشاغل عالی و مهمی را در اختیار دارند و چنانچه ایران بخواهد در اینجا (امریکا) سابقه خوبی داشته

→

عباس اول (با اهداف سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی جاسوسی، ایجاد اختلاف و جنگ بین مسلمانان به نفع دول مسیحی غرب، توسعه شراب و فحشا و تعلیم و تربیت بیگانه و...) گسترش می‌یابد. ر.ک.: فلسفی، نصرالله؛ سیاست خارجی ایران در دوره صفویه؛ ج ۲، حبیبی، تهران: ۱۳۴۲، ص ۲۵ و ۱۷۷.

باشد... قطعاً به نفع ایران خواهد بود که اثر خوبی در بین اعضای این کلیسا بگذارد.^۱

۹. عوامل دیگر

شاهزادگان و اشراف زادگان فرنگ رفته یا فرنگ مآب، بویژه آنها که مربی و معلم غربی داشتند هر یک به نوعی مجری و مروج فرهنگ بیگانه بودند.^۲

همچنین سرمایه‌داران وابسته، تکنوکراتها، مهاجران خارجی و مسافران و سیاحانی که از دیر زمان به ایران می‌آمدند، و نیز جنگها، بویژه جنگهای جهانی اول و دوم که موجب توقف طولانی نیروهای بیگانه در کشورمان شد و همینطور کارگران بیگانه‌ای که از اواخر عصر صفوی در شرکتهای دولتی یا تجاری خارجی و شرکتهای چند ملیتی کار می‌کردند^۳ و غالباً تشکیل خانواده می‌دادند - با توجه به تحقیر ایرانی‌ها و دورافتادن از فرهنگ اصیل اسلامی و ملی خود و همچنین حاکمیت فرهنگ غرب - هر یک به آسانی تعلیم و تربیت خاص خود را انتقال می‌دادند.

البته نقش خاورشناسان را نیز نباید از نظر دور داشت؛ حرکتی که از قرن نوزدهم و بیستم میلادی آغاز گردید، گذشته از تهیه اطلاعات گوناگون برای کشورهای سلطه‌گر، مزورانه با تحقیر مردم شرق و تحریف تاریخ و فرهنگ آنان، تعلیم و تربیت غرب را ترویج می‌کرد.^۴

جز آنچه در ایجاد از خود بیگانگی فرهنگی و انتقال تعلیم و تربیت غربی ذکر

۱. زیرینسکی، میشل، پ؛ میسیونرهای کلیسای انجیلی و رابطه امریکا با ایران در دوره پهلوی، ترجمه علی مجتهد شبستری، مجله سیاست خارجی؛ س ۲، ۱۳۶۷، ش ۴، ص ۴۹۱ - ۵۰۵.

۲. مثلاً در سال ۱۲۲۵ ه، مادام مارینییر (Madame Marinier) به ایران آمد و در اندرونی فتحعلی شاه و عباس میرزا معلم بود تا درگذشت.

برخی از آنها نه تنها معاشر اروپاییها بلکه شیفته‌شان بودند و در آداب مختلف از آنان تقلید می‌کردند (فلاندن، اوژن؛ سفرنامه؛ ترجمه نورصادقی، ج ۳، اشراقی، تهران: ۱۳۵۶، ص ۷۰ و ۷۵)

۳. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران؛ ج ۱، ص ۲۳۶ - ۲۴۳.

۴. غرب زدگی؛ ص ۱۵۳.

شد، عوامل دیگری از قبیل نشریات گمراه کننده، روزنامه‌ها، مجلات، سینماها، فیلم و تئاتر، ترجمه کتب غربی و حتی بیمارستانهای خارجی، نقش بارزی در تضييع ارزشهای اخلاقی و فرهنگی داشتند و تعلیم و تربیت بیگانه را رواج می‌دادند. نگاهی گذرا به وضع مدیران و فعالیتهای آنها در جناحهای چپ، راست و وابسته به دربار شاهان، گویای این حقیقت است.

همچنین تکنولوژی و فراورده‌های صنعتی غرب از عوامل گسترش غیر رسمی تعلیم و تربیت بیگانه بود زیرا با ورود کالاها و مصنوعات، اصطلاحات و لغات و شیوه زندگی متناسب با آنها نیز وارد می‌شد، تا آنجا که در معماری به سبک غربی، یک سلسله تربیتهای اسلامی و سنتی و حیا و عفاف اخلاقی جامعه از بین می‌رود و...

البته این سخن به معنای انکار تأثیرهای مثبت و ارزشی صنایع و مخالفت با آن نیست.

آفات این نوع تعلیم و تربیت

الف) حاکمیت اهداف مادی

با شکل‌گیری تعلیم و تربیت استعماری آهنگ تلاشها برای رسیدن به پول و رفاه سریعتر می‌شود. به تدریج این گرایش و بینش نامیمون در همه جا ظاهر می‌شود و کرامت انسانی را نابود می‌کند. در اقتصاد مصرف‌گرایی^۲ و تجمل‌پرستی، ارزش می‌یابد و لذت‌گرایی و عیاشی و عدم تعهد نسبت به نیازهای جامعه و مسائل اجتماعی شایع می‌شود. مذهب منزوی و مزاحم پیشرفت می‌نماید. رکود علمی، افت تحصیلی، فراموش کردن رسالتهای دانشگاه ضایعه می‌آفریند. برای دانش‌آموز

۱. اولین روزنامه در زمان محمدشاه قاجار (۲۵ محرم ۱۲۵۳ ق.)، مأخوذ از روزنامه گالیگناتی توسط میرزا صالح (فراماسونر و تحصیلکرده انگلیس) منتشر شد.
ر.ک.:

- تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران؛ ج ۱، ص ۲۲۳.

- آرن پور، یحیی؛ از صبا تا نیما؛ ج ۲، چ ۵، کتابهای جیبی، تهران: ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. کتابهای مدارس رژیم گذشته بیشتر سخن از بازار، خرید، بازی، مصرف و رفاه داشت.

و دانشجو، دستیابی به مدرک و کسب موقعیت اجتماعی و امکانات مادی و رفاهی، مطلوب می‌شود (نه انسان‌سازی و تکامل، نه رسیدن به استقلال فکری و علمی و عملی، نه تأمین نیازهای مردم و میهن، نه تربیت محقق و متخصص متعهد خودی و...) حتی قداست کتاب و مدرسه و معلم نیز از بین می‌رود و همه چیز در توجیه اهداف مادی قربانی می‌شود. چنانکه در رژیم محمدرضا پهلوی، افراد با روشهای انحرافی و غیر اصولی (التماس، گریه، پارتی، پول و غیره) برای رسیدن به نمره و مدرک اقدام می‌کردند، تا آنجا که در سالهای اول پیروزی انقلاب اسلامی، عده‌ای فارغ‌التحصیل که به صورت غیرقانونی از مدرسه عالی ترجمه، مدرک لیسانس گرفته بودند (بدون گذراندن واحد و داشتن کارت آزمون یا مدرک دیپلم) رسوا و شناخته شدند.^۱

گزینش دانشگاهها بر اساس سنجش استعداد دانشجو و علاقه او به رشد مطلوب نبود اغلب استادان فاقد مدیریت و صلاحیت تدریس (که بر محور روابط و برای رفع نیازهای مادی به دانشگاه راه یافته بودند) به دانشجویان تحمیل می‌شدند. استادانی که به جای تحقیقات علمی به کمک دانشجویان (در ساعات مقرر)، به تدریس در دیگر دانشگاهها می‌پرداختند تا به پول و رفاه بیشتری دست یابند.

طبیعی بود که در چنین فضای آموزشی، تحقیقات و ابتکارهای علمی لازم انجام نشود نیازمندیهای کشور در زمینه‌های مختلف صنعتی، کشاورزی و غیره تأمین نشود؛ زیرا نبودن ارتباط بین نیازهای مملکت و آموزش عالی تا جایی بود که بسیاری از کارمندان دولت برای اخذ مدرک و بالا بردن حقوق خود، به دانشگاه می‌رفتند ولی پس از آن در پست سازمانی سابق خود مشغول می‌شدند، بدون اینکه کارشان با رشته تحصیلی آنان مربوط باشد یا در جهت پیشرفت دانش گامی برداشته باشند (مثلاً مهندس مکانیک، حسابدار بیمه بود و...) (۱۳۴۴)

به قول جلال آل احمد: «از جمع مهندسهایی که در جدول ۶ آمده (۷۰۰۰ نفر تا سال ۱۳۴۴) فقط دویست نفر به کار فنی و تخصصی خود مشغولند الباقی

۱. «در ستیز با فرهنگ استعماری»، نشریه دانشگاه انقلاب؛ س ۱۳۶۰، ش ۱، ص ۳۱.

کارکنان دفتری اند یا به امور مشاورت مشغولند.^۱

ب) تبعیض در تعلیم و تربیت

در ساختار تعلیم و تربیت استعماری، روح طبقاتی نهفته است، به گونه‌ای که مستضعف تحقیر و دچار خود کم بینی شود و به این باور برسد که چون در جهان، استعمارگران برتر و حاکمند در جامعه نیز، مستضعفان باید تحت قیمومت مستکبران باشند و امکانات رشد و رفاه تحصیلی و غیره، تنها برازنده آنهاست و کسی که به فرهنگ (به معنی عام کلمه) فرنگ نزدیکتر است، امتیاز و برتری بیشتری دارد.

این واقعیت تلخ نه تنها در افکار محصلین مراکز آموزشی خارجیه و مدارس جدید وجود داشت، بلکه فرهنگ ملی اسلامی و اقوام مختلف (لر، کرد، ترک و غیره) نیز تحقیر می‌شد و به افراد با عنوان دهاتی، پایین شهری و غیره توهین می‌کردند.

جلال آل احمد می‌نویسد: «من فراوان دیده‌ام شاگردانی را که در کلاسهای درس این بیست و چند ساله معلمیم، سرتاسر سال کوچکترین عرض اندامی در کلاس نمی‌کرده‌اند، به ترس مسخره شدن، چرا که زبان فارسی را خوب نمی‌دانسته‌اند.

و نیز شنیده‌ام از داوطلبان کنکورهای دانشگاهی، ترک زبانان ۳۰٪ کمتر از فارسی زبانان پذیرفته می‌شوند.^۲

در ادامه این تبعیض زشت، کودکان، معلوم سرخانه و رشته خوب با مخارج بسیار، برای ساکنان شمال شهر تهران فراهم می‌گردد تا جایی که از یک دبیرستان، تنها در رشته پزشکی ۶۵ نفر و متجاوز از ۲۱۵ نفر در رشته‌های سطح بالا قبول می‌شوند ولی در همان سال از استان هرمزگان ۱۱۹ نفر در دانشگاهها پذیرفته می‌شوند و از استان کهگیلویه و بویر احمد در آن سال ۱۵۴ نفر به دانشگاه راه

۱. در خدمت و خیانت روشنفکران، ص ۱۳۹.

۲. همان؛ ص ۳۱۱.

می یابند، آنهم در رشته‌هایی که جاذبه مادی چندانی نداشته است.^۱

ج) از خود بیگانگی

با نفوذ تدریجی فرهنگ بیگانه، انسانهای زیر سلطه، نه تنها پول پرست، ظاهر بین و صنعت زده می شوند بلکه از خود و جامعه و فرهنگ محیط خود نیز جدا می گردند و رفته رفته حقیقت انسانی و کمال نهایی خویش را هم فراموش می کنند. با انتشار زهر غربزدگی در عصر ستمشاهی گذشته، عجیب نبود اگر می شنیدیم که یک مقام آموزشی در تهران گفته است:

«همچنان که خزه بدون تکیه به دیواره استخر نمی تواند حیات داشته باشد، ایران هم بدون اتکا به بریتانیای کبیر نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.» بلکه طولی نکشید که مشی و منش، لباس، غذا، ساختمان، تزیینات و غیره رنگ و آهنگ غرب گرفت و سیل اسامی و کلمات فرنگی در همه جا جریان یافت.^۲

د) فرار مغزها

با تحقق غربزدگی و از خود بیگانگی، مهاجرت تحصیلکرده‌ها و فرار مغزها به کشورهای استعمارگر شروع می شود زیرا به سبب تعلیم و تربیت استعماری، آنان میهن و مکتب را نامأنوس و مزاحم می یابند یعنی در زادگاه خویشتن، خود را بیگانه می دانند. در این حال چنان علاقه و تجانسی با فرهنگ کشورهای استعمارگر در خود می یابند که آنجا را منزل مقصود و کعبه آمال می پندارند و با آرزوی دانه در دامهای گسترده و رنگین (امکانات رفاهی، عیاشی، علمی و غیره) می افتند، چنانکه در گذشته بیشتر افراد با استعداد هم که به دانشگاههای معتبر خارج راه می یافتند، یا به وطن باز نمی گشتند یا با رسالت استعماری به خدمت رژیم پهلوی در می آمدند. در واقع استعمار با پول و امکانات مردم محروم ممالک زیر سلطه، عناصر متخصصی برای خود تربیت می کرد و بکار می گماشت تا جایی که در آمار سال

۱. گردهمایی رؤسای آموزش و پرورش مناطق و نواحی سال ۶۶، ص ۸۶.

۲. همانجا.

۱۹۷۶ م در آمریکا بالاترین تعداد استادهای خارجی شاغل در دانشگاههای آنجا ایرانیان بودند.^۱

در نتیجه همین سیاست بود که از دانشگاه پهلوی شیراز (یکی از دانشگاههایی که مستعدترین دانشجویان را جذب می‌کرد)، حدود ۹۰٪ فارغ‌التحصیلان پزشکی آن، و درصد بالایی از دیگر دانشجویان (حتی در علوم انسانی)، جذب کشورهای بیگانه و بیش از همه آمریکا شدند، در حالی که میزان مرگ و میر در میان نوزادان ایرانی بیش از صد در هزار، و نسبت توزیع پزشک به جمعیت یک به چهل هزار می‌رسید.^۲

آمار اعزامیها برای تحصیل به خارج از کشور جز در سال ۱۳۵۸ هـ ش. (سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی) همیشه بیشتر از مراجعین به کشور بوده است. البته مسأله جذب مغزها توسط قدرتهای استعماری گاه جنبه سیاسی دارد و اهرم فشار است؛ یعنی کشور سلطه‌گر نه تنها قطعات یدکی، مواد مورد نیاز و کارشناس برای تعمیر و نگهداری صنایع به کشور زیر سلطه نمی‌دهد بلکه کارشناسان بومی را هم با توطئه می‌برد، ولی در هر صورت عامل اساسی این جریان، تعلیم و تربیت وابسته‌ای است که در کشورهای توسعه نیافته و زیر سلطه اعمال شود. در سال ۱۹۶۲ م. مهاجرت ناخالص متخصص و کارکنان فنی از کشورهای کمتر توسعه یافته به آمریکا ۹۰۴۲ نفر، و در سال ۱۹۷۳ م. به ۳۱۹۳۹ نفر می‌رسید.^۳

ه) تخریب معنویات

از آنجا که فساد، پل و رودی استعمار بوده، و سلطه کامل آن را آسان‌تر می‌سازد، تعلیم و تربیت وابسته گذشته، تضعیف و تخریب اخلاق و ارزشهای معنوی جوانان را به دنبال داشت. آموزش استعماری با تبلیغات و روشهای مختلف (نقاشی،

۱. «در ستیز با فرهنگ استعماری»، نشریه دانشگاه انقلاب؛ س ۱۳۶۰، ش ۲، ص ۱۲.
 ۲. مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز؛ د ۲، ش ۲، شیراز: ۱۳۶۶، ص ۴۸.
 ۳. توادرو، مایکل؛ توسعه اقتصادی در جهان سوم؛ ترجمه غلامعلی فرجادی، چ ۲، وزارت برنامه و بودجه، تهران: ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۱۶.

نمایش، فیلم، قصه، رمان و غیره) قشر نوجوان و جوان را از اسلام و روحانیان، تقوی و تزکیه دور می‌کرد و با احیای به اصطلاح ارزشهای قبل از اسلام (خودپرستی، وطن دوستی افراطی، شاه پرستی و غیره) و تغییر تاریخ و حذف تعلیمات اسلامی، مسلمانان را تحقیر می‌کرد همچنانکه در دوران پنجاه سال سلطنت دودمان پهلوی شاهد بودیم با عرضه الگوهای فاسد بنیانهای اخلاق را تضعیف کردند.^۱

در آن اوضاع نه تنها انحطاط ملت و میهن از نظر اخلاقی شکل می‌گیرد؛ که مغزها و ابتکارها و روحیه‌های خلاق، زمینه شکوفایی لازم را نمی‌یابد و ذخایر و منابع معنوی نسلهای گذشته و آینده به نابودی می‌گراید، و سقوط چنین امتی حتمی می‌نماید همانطور که خاطره سرزمین خاطره‌ها (آندلس) گویا و عبرت‌انگیز است.

(و) مصرفی شدن

با تحمیل تعلیم و تربیت و فرهنگ استعماری بتدریج جامعه زیر سلطه تحقیر شده، ارزشهای اصیل فکری ملی و مذهبی خود را از دست می‌دهد و پذیرای اندیشه و اقتصاد مصرفی کشور سلطه‌گر می‌شود، و به جای آزادگی، ابتکار، کار و قناعت، آرمان و آرزوی افراد خرید کالاها و بهره‌گیری از انواع امکانات رفاهی بیگانه و پوشیدن و نوشیدن غربی می‌گردد. وسایل فرهنگی و ارتباطی (کتاب، کلاس، روزنامه، رادیو و غیره) و حاکمان وابسته روحیه مصرفی شدن و مدگرایی را پیوسته تبلیغ می‌کنند و بدینگونه استعمارگری اقتصادی شکل می‌گیرد.

با اصلاحات کذابی محمد رضا پهلوی در ششم بهمن ۴۲ و انهدام دامداری و کشاورزی، تشکیل انحصارات بین‌المللی کارتلها و تراستها برای غارت منابع ملت (مثل امتیاز «رویترا») و در ۱۳۱۲ با اصلاحات رضاخانی و ادامه آن و بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ واگذاری نفت به کنسرسیومی از شرکتهای انگلیسی و امریکایی (هر یک چهار درصد، هلندی چهارده درصد و فرانسوی شش درصد، با پرداخت مبلغی کم به عنوان بهره مالکانه) و پرداخت وام و بدهکار کردن کشورها (میزان بدهی کشورهای

۱. با اردوهای مختلط، شراب، قمار، اعتیاد، جشنهای ۲۵۰۰ ساله و جشن هنر شیراز در سال

توسعه نیافته در ۱۹۸۶ به بیش از هزار میلیارد دلار رسیده یعنی سالیانه ۱۱۰ تا ۱۲۰ میلیارد دلار بهره می‌پردازند)، کشور ما نیز به سوی وابستگی، تک محصولی شدن و نابودی اقتصاد ملی و سنتی سوق داده شد.^۱

بر این اساس بود که در زمان محمدرضا پهلوی (چند روز بعد از شهادت روحانی مبارز آیت‌الله سعیدی در اعتراض به سرمایه‌گذاران امریکایی) بزرگترین سرمایه‌گذاری خارجی در تهران شروع شد^۲ و امریکا بزرگترین صادرکننده کالا به ایران گردید.^۳

در تیرماه سال ۵۳ قرارداد بزرگ ایران و امریکا توسط کیسینجر و انصاری، به مبلغ پانزده میلیارد دلار به امضا رسید و مقرر شد که مبلغ قرارداد می‌تواند تا دو برابر افزایش یابد. کیسینجر این قرارداد را بزرگترین معامله تاریخ امریکا خواند، تا جایی که روزنامه تایمز در ششم مه ۱۹۷۷ نوشت:

ایران به بزرگترین بازار کالاهای غربی در آسیا تبدیل شده است.^۴

در باره وضع بندرهای ایران، روزنامه لوموند در سوم و چهارم اکتبر ۱۹۷۶ می‌نویسد: «در آخر سال گذشته چهارصد کشتی در بندر خرمشهر و بندر شاهپور نوبت گرفته‌اند و منتظر خالی کردن بارند. حد متوسط انتظار کشتیها، پنج ماه طول می‌کشد. در سال ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ بیش از یک میلیارد دلار خسارت تاخیر تخلیه کشتی، به کمپانیهای کشتیرانی پرداخت شده است؛ علاوه بر این، کالاهای بسیاری، فاسد شده و به دور ریخته شده، یا فروش آنها قربانیها گرفته است.

امروز افزایش واردات حدود هجده میلیارد دلار است که ۲۵٪ ترقی داشته است، قطار کامیونهای حامل کالا از مرز ترکیه و نیز مرزهای دیگر به طول چندین کیلومتر است.^۵

۱. مجله سروش؛ ص ۳، ۱۳۶۵، ش ۳۷۴، ص ۵. ۲. روزنامه کیهان؛ ۴۸/۲/۲۸.

۳. همان؛ ۵۱/۴/۲۰.

۴. با یک میلیارد دلار می‌توان ۲۰۰ بیمارستان هزار تختخوابی یا ۴۵ هزار مدرسه روستایی با گنجایش هفت میلیون و پانصد هزار شاگرد تأسیس کرد. (ماهیت و عملکرد امپریالیسم امریکا در ایران؛ ص ۳۴).

۵. ایران بر ضد شاه؛ ص ۵۸ و ۸۸. مصرف‌گرایی و تقلید از بیگانه به جایی رسیده بود که حتی

ضرورت بازنگری در علوم تربیتی

در بررسی آنچه گذشت، ضرورت بازنگری و بازسازی نظام تعلیم و تربیت آشکار می‌شود. بویژه که آن نظام بیشتر از بینشهای انحرافی و ضد ارزشی رژیم شاهنشاهی سرچشمه می‌گرفت، زیرا عوامل بیگانه و استعمار برای به انقیاد درآوردن دانشجویان و نسل آینده در سال ۱۳۵۲ در رامسر، کنفرانس به اصطلاح انقلاب آموزشی تشکیل دادند و در پی آن (با استفاده از روانشناسان صهیونیست و وابستگان به ساواک و سیا) به تدوین ایدئولوژی شاهنشاهی به عنوان زیربنای فلسفی نظام آموزشی بخصوص علوم انسانی پرداختند تا جوانان را بر اساس مقاصد استعماری خود پرورش دهند.^۱

نارسایی فلسفه تعلیم و تربیت گذشته

با توجه به وابستگی نظام آموزشی رژیم سابق، دانش تعلیم و تربیت با هدفهایی خاص، بدون جهت‌گیری اسلامی و عقیدتی مناسب با ساختار اجتماعی ایران، برنامه‌ریزی می‌شد. و از آنجا که این تعلیم و تربیت بر اصول و فلسفه‌ای صحیح و مناسب استوار نبود، نابسامانی و تزلزل بر برنامه‌ریزیها حاکم بود. روزی از سیستم فرانسوی و زمانی از نظام امریکایی پیروی می‌شد و هر یک هم یکدیگر را متهم می‌کردند، در حالی که هیچیک برخاسته از فرهنگ جامعه و جوابگوی نیازهای کشور نبود.^۲

→

تعداد آرایشگاههای زنانه تهران از لندن و پاریس بیشتر شده بود و طبق آمار سالیانه غیر از کالاهای آرایشی قاچاق، به طور متوسط ۱۷۵۰۰۰۰ کیلوگرم مواد آرایشی وارد ایران می‌شد که عمده آنها مواد اولیه بود و در آزمایشگاههای کشور به شکلهای گوناگون در می‌آمد.
ر.ک. : مجله روشنفکر؛ ش ۸۲۹.

۱. «نقدی بر ماهیت رشته‌های علوم انسانی دانشگاههای غربی شاهنشاهی ایران»، نشریه دانشگاه انقلاب؛ س ۲، تهران: ۱۳۶۰، ص ۱۹.

۲. سیستم فرهنگی فرانسه، به طوری که در ایران از آن پیروی شده، بر اصول تحمیل نظر و تمرکز شدید فلسفه پرورش مغز از طریق فراگرفتن موضوعات متنوع درسی متکی است.

←

موقعیت علوم تربیتی

علوم و معارفی که عهده‌دار مطالعه و تحقیق در آموزش است (علوم تربیتی)، مطمئناً موقعیت خاصی را در بین رشته‌های علوم انسانی دارند، زیرا به وسیله این علوم است که مسائل و تنگناهای نظام آموزش و پرورش در تمام مراحل روشن می‌گردد و راه حل آنها به دست می‌آید. در واقع نظام آموزش و پرورش جامعه حافظ میراث فرهنگی (مادی و معنوی) است و دوام و بقای هویت هر قوم و ملتی به آن بستگی دارد به علاوه تعلیم و تربیت باعث باروری استعدادها و غنای فرهنگی می‌شود، و از این راه سایر نهادهای اجتماعی اصلاح خواهد شد.

بنابراین علوم تربیتی را باید بهتر و بیشتر نقد و بررسی کرد و آنچه تقلید و ترجمه و اقتباس غلط از فرهنگ غربی است باید با فرهنگ اسلامی که فرهنگ جامعه ماست، مقایسه و تطبیق گردد و صحیح از سقیم باز شناخته شود تا در آینده، مراکز آموزشی، مربیان و دانشپژوهان ناخودآگاهانه گرفتار فرهنگهای تک بعدی،

→

اساس سازمان متمرکز فرهنگی و روش آموزش فرانسه بر مبنای این نظر بوده است که اولاً افراد نخبه مملکت باید راهنمایان اجتماع باشند، ثانیاً باید عده‌ای معدود که دارای استعداد فطری و مستعد پذیرش تربیتی عالی‌اند، برای هدایت امور اجتماع آماده‌گردند. بدین ترتیب لازم است که نخبگان روشنفکر هسته رهبری اجتماع را تشکیل دهند و در پیشرفت فعالیتهای خود، یاور یکدیگر باشند. این فرض فلسفی در تعلیم و تربیت نتایج ناگواری به بار آورده است.

از آنجا که به پیروی از چنین فلسفه‌ای، فرد عاقل و دانشمند (مرادف فرد با تربیت) بخوبی می‌داند چه نوع تعلیم و تربیتی برای افراد تربیت نشده ضروری و لازم است، همواره با نخبگان روشنفکر برای تعیین آنچه که باید در مدارس آموخته شود مشورت می‌شده است. بنابراین برنامه مدارس بر اساس تجربه‌های نسبتاً محدود این نخبگان روشنفکر قوام یافته و بر محور هسته‌ای از معلومات ضروری که باید تمام افراد مملکت از آن بهره‌مند شوند، پایه‌گذاری شده است در مواردی هم تحلیلگران تعلیم و تربیت به بحران آموزش و پرورش اعتراف داشته‌اند.

«می‌خواهیم بحران کنونی تعلیم و تربیت ایران را به بحران نظام ارزشها در جامعه خود مربوط کنیم و روشن گردانیم که اگر مشکلی هست، ریشه‌های عمیق دارد و چاره‌ای سطحی برای اصلاح فرهنگ این مملکت به جایی نمی‌رسد.» پیش‌نویس طرح کلیات نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران؛ آذرماه ۱۳۶۶، ص ۸۷.

مادی، محدود و الحادی شرق و غرب نشوند و نیز تمام مباحث طرح شده در این علوم را صحیح و کامل نپندارند.^۱

نتیجه آنکه اگر علوم انسانی بویژه علوم تربیتی که نقش اساسی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد، در پرتو فرهنگ اصیل اسلامی بررسی و تبیین نشود، همیشه ناتوان و وابسته خواهیم بود و به استقلال فرهنگی و به دنبال آن به استقلال سیاسی و اقتصادی و غیره نخواهیم رسید.

برترین عاملی که می‌تواند فرهنگ جامعه را متحول و دگرگون سازد، تعلیم و تربیت است، و از آنجا که «لَا يَنْتَشِرُ الْهُدَى إِلَّا مِنْ حَيْثُ انْتَشَرَ الضَّلَالُ»^۲ چون از این سنگر بر ما تاخته‌اند باید همین سنگر را تسخیر کرد و با حفظ استقلال فکری و هویت اسلامی، دیگر دانشها را بر علوم خود افزود زیرا علی (ع) می‌فرماید:

«أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ»^۳

دانشمندترین افراد کسی است که علم مردمان (ملل مختلف) را به علم خود

بیفزاید.

اما در اخذ علوم و فنون از بیگانه نباید از وجهه دیگر تمدن غرب (یعنی استعمار) غفلت ورزیم بلکه پیوسته باید جنبه‌های مثبت دانش بشری را انتخاب کنیم و آنها را وسیله تکامل و تعالی کشور و ملت قرار دهیم. چون فرهنگ اسلام دارای این هنر و قدرت است و به قول مربی و معلم شهید، آیت الله مطهری: «فرهنگ اسلامی... مانند یک سلول زنده رشد کرد و فرهنگهای دیگر را از یونانی و هندی و ایرانی و غیره در خود جذب کرد و به صورت موجودی جدید با چهره و سیمایی مخصوص به خود ظهور و بروز کرد و به اعتراف محققان تاریخ فرهنگ و تمدن، تمدن اسلامی در زمره بزرگترین فرهنگها و تمدنهای بشری است»^۴

۱. نظام تربیتی اسلام برخلاف سایر مکاتب (که انسان را از دیدگاه تنگ انگیزه‌ها، علایق و نیازهای مادی و فردی یا اجتماعی و اعتباری می‌نگرند) ناظر بر تمام ابعاد وجودی انسان با نگرش حقیقی بوده تا همه استعدادهای او را در مسیر هدف الهی و انسانی با برنامه‌ریزی سنجیده و حساب شده، شکوفا نماید، رابطه و جایگاه او را در مجموعه هستی و با خالق هستی (و آنها در وحدت با هستی نه تنازع و تخالف با آن) تفسیر کند.

۲. علامه سید شرف الدین جبل عاملی (متوفی ۱۳۳۷ ق) ۳. بحارالانوار؛ ج ۲، ص ۹۷.

۴. آشنایی با علوم اسلامی؛ ج ۱، ص ۱۵.

و این از پیامها و هدایت‌های بلند قرآن است که می‌فرماید:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ
أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»

پس (ای پیامبر) بشارت بده بندگان را که چون سخن بشنوند، نیکوترش را
انتخاب و پیروی می‌کنند، آنانند که خداوند هدایتشان فرموده و به راستی آنان
خردمندانند.^۱